

روایت یک شکست

پرسه‌ای در تاریخ «اتحاد ملی زنان»

برگی از تاریخ

چکیده‌ای از کتاب:

مغیثی، هایده. ۱۳۹۸. زنان و انقلاب ۱۳۵۷: تجربه اتحاد

ملی زنان. تورونتو: نشر زاگرس



«گفتن حقیقت انقلابی است»

آنتونیو گرامشی

تظاهرات اعتراضی در هشت مارس (۱۸ اسفندماه ۱۳۵۷)، کم‌تر از یک ماه پس از انقلاب بهمن‌ماه، طلوعی پیدایش نخستین جنبش مستقل و نیرومند زنان در تاریخ معاصر ایران بود. تقریباً در تمامی نهادها و شرکت‌های دولتی و خصوصی و نیمه‌خصوصی، در دانشگاه‌ها، در دبیرستان‌های دخترانه، بیمارستان‌ها و وزارت‌خانه‌ها، ده‌ها انجمن و گروه زنان تأسیس شد. در روز سوم اعتراضات و پیش از گردهمایی عظیم مقابل وزارت دادگستری، اعلامیه‌ها و نامه‌های حمایتی بسیاری از انجمن‌های حرفه‌ای و سازمان‌های سیاسی مختلف خوانده شد و بیانیه‌ای هشت‌ماده‌ای نیز صادر شد. این بیانیه، خواستار برابری بین زنان و مردان در حقوق قانونی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نیز آزادی‌های بنیانی و تضمین‌شده برای همه، اعم از زن و مرد، بود. امنیت شغلی نیز یکی از مطالبات بود. به‌خصوص بندهای اول و هشتم، به فوری‌ترین و ضروری‌ترین دغدغه‌های زنان می‌پرداخت. بند اول بیان می‌داشت که تصمیم‌گیری درباره‌ی پوشش زنان - که حدودش را عرف و ضرورت‌های جغرافیایی مشخص می‌سازد - به عهده‌ی خود زنان است. بند هشتم نیز خواستار برطرف کردن کاستی‌های قانون حمایت از خانواده و تضمین حقوقی بود که از زن‌ها سلب شده بود.^۱

هم حکومت و هم نیروهای اپوزیسیون، از توان جنبش خودجوش زنان شگفت‌زده شدند. حکومت اسلامی سعی کرد تا فرمان هفدهم اسفندماه آیت‌الله خمینی برای رعایت حجاب توسط زن‌ها را به‌عنوان یک «توصیه» و نه یک فرمان تفسیر و بدین طریق جنبش اعتراضی را ساکت کند. داماد آیت‌الله خمینی، که او هم روحانی بود، شتاب‌زده به تلویزیون رفت تا به زن‌ها اطمینان دهد که حجاب اسلامی ضرورتاً به معنای پوشیدن چادر نیست، بلکه هر لباسی که موی زن‌ها را بپوشاند و بدن آن‌ها را نشان ندهد «مناسب» خواهد بود. وی حملات خیابانی به زن‌ها را نیز محکوم کرد و خواستار آن

^۱ جزئیات این مطالبات در کیهان (۱۹ اسفند ۱۳۵۷) منتشر شد.

شد که خشونت‌تی که به نام اسلام انجام می‌شد، هرچه زودتر پایان پذیرد.^۲ این گفته اما زنان معترض را قانع نکرد. راهپیمایی‌ها و نشست‌های اعتراضی و اعتصابات به مدت چند روز ادامه یافت. حزب‌الله نیز، در طول این مدت، هم‌چنان با شعارهای توهین‌آمیز و حملات فیزیکی، به برخوردش با زنان معترض ادامه می‌داد.

شورش زنان، همه را مبهوت ساخته بود. «کیت میلِت» که برای روز جهانی زن به ایران سفر کرده بود، به خبرنگاران ایرانی گفت «قبل از این که به ایران بیایم، نمی‌دانستم با چنین جمعیتی از زنان مبارز و آگاه روبه‌رو خواهم شد. ما در ایالات متحده، چیزهای زیادی باید از زنان ایرانی یاد بگیریم. این، فوق‌العاده است»^۳ وی بعدها اعتراضات زنان را این‌گونه توصیف کرد: «این تظاهرات، مسأله‌ی مرگ و زندگی است... من هیچ فکر نمی‌کردم که دارم به مرکز یک بهمن می‌روم. قبلاً - چند هفته‌ی پیش‌تر از این اعتراضات - می‌دانستم که در تهران چندتایی فمینیست مبارز وجود دارند - اما حالا هزاران نفرشان در خیابان‌ها هستند... زنان ایرانی حالا در مرکز مبارزه‌ی جهانی ما قرار دارند.»^۴

اعتراض نیرومند زنان و توانایی در سازمان‌دهی تظاهرات و نشست‌ها، به‌رغم شرایط خصمانه‌ای که وجود داشت، خیره‌کننده بود. جنبش زنان به‌عنوان نیرویی سیاسی با خواست مشخص فمینیستی در حال ظهور بود، و برای اولین بار هیچ سازمان یا حزب سیاسی‌ای نمی‌توانست بسیج زنان را به نام خود جا بزند. این امر در تاریخ نوین ایران پس از مشروطه بی‌سابقه بود. اما، درحالی که اقلیتی از مردان چپ‌گرا و لیبرال از زنان معترض حمایت می‌کردند و تا آخر راهپیمایی‌ها همراه زنان ماندند، جامعه‌ی روشنفکران سکولار از این جنبش اعتراضی عدالت‌جویانه زنان پشتیبانی لازم را نکرد. در دید آنان خواستی که زنان مطرح می‌کردند نسبت به اهداف مبارزه‌ی ملی و ضدامپریالیستی، ثانوی انگاشته می‌شد و تظاهرات علیه حجاب به‌ویژه به این خاطر که

^۲ کیهان، (۱۷ اسفند ۱۳۵۷).

^۳ همان.

^۴ K. Millett, *Going to Iran*, (New York: Coward, McCann and Geoghegan 1982) p. 163.

بدون خط‌دهی چپ‌ها آغاز شده و پیش می‌رفت مورد حمایت بدون قید و شرط قرار نگرفت.

این عدم‌پشتیبانی بر تداوم مبارزه عدالت‌جویانه و استمرار جنبش تأثیر گذاشت. بسیاری از زنان ملی‌گرا و چپ و لیبرال، که راهپیمایی‌های اعتراضی را به راه انداخته بودند، ترسیدند که جنبش ضد-حجاب اهداف «مهم‌تر» انقلاب ضدامپریالیستی را به خطر اندازد، و بنابراین هر روز از جمعیت حاضر در اعتراضات کاسته می‌شد. هرچند، خیلی‌های دیگر صرفاً به این خاطر که عقب‌نشینی حکومت را پیروزی نهایی قلمداد می‌کردند، دست از اعتراض کشیدند. نبود یک تشکیلات سازمان‌یافته‌ی مستقل زنان و فقدان تجربه‌ی سیاسی و دانش تاریخی نسبت به تجربیات پیشگامان حقوق زنان در ایران نیز در افول جنبش اعتراضی سهیم بود. این عوامل دست به دست هم دادند تا این حقیقت ندیده گرفته شود که استمرار مقاومت جمعی تنها راه مؤثر برای به‌چالش کشیدن تعرضات بنیادگراها بود. عقب‌نشینی موقتی حاکمیت، آشکارا نشان‌دهنده‌ی قدرت کنش جمعی و خود-باور زنان بود، و نه رفع نیاز به آن.

بسیاری از زنان این ادعای حکومت را (که از سوی سازمان‌ها و بعضی از افراد چپ نیز بازتاب می‌یافت) پذیرفتند که سلطنت‌طلبان و «عوامل نفوذی» در تظاهرات زنان رخنه کرده و اعتراضات را دامن می‌زنند. بسیاری دیگر به این باور رسیدند که نباید بیش از این اقتدار رژیم تازه را به چالش کشید تا مبادا به سود سلطنت‌طلب‌ها و حامیان حضور امریکا در ایران تمام شود. این‌گونه بود که حتی برخی زنان دانش‌پژوه و نویسندگان شناخته شده، که خود با حجاب اجباری موافقت نداشتند، به صدایی پیوستند که از زنان تبعیت و سکوت می‌خواست، تا انقلاب و ثبات رژیم به خطر نیفتد.^۵ بیشتر سازمان‌های چپ نسبت به ادامه‌ی اعتراضات راسخ زنان، بی‌اعتقاد بودند و آن را تأیید نمی‌کردند. گفتمان سوسیالیستی، زنان را سال‌ها به‌عنوان موجوداتی از نظر سیاسی منفعل نمایانده بود که فقط از طریق آموزش سیاسی و بسیج توسط پیشگامان آگاه می‌توانستند آماده‌ی مبارزه شوند. زنان برای این که آزاد شوند، فقط می‌بایست

^۵ برای مثال، بنگرید به: مقاله‌های هما ناطق و قدسی قاضی‌نور در روزنامه‌ی کیهان (۲۱ اسفند

مسیری را طی کنند که گروه‌های هوادار پرولتاریا در مبارزات خود علیه ستمگری حکومت ترسیم کرده بودند. اما حالا زنان به‌عنوان نخستین اپوزیسیون مترقی و نیرومند که در مقابل پروژه‌های سیاسی بنیادگراها قیام می‌کرد ظاهر شده بودند. اما چون نگرش غالب سیاسی در دوران پس از انقلاب، به‌طوری که گفته شد، این بود که ایده‌های فمینیستی در باره حق انتخاب و خودباوری زنان، در آن مرحله‌ی پس از انقلاب غیرضروری است، خیزش زنان نتوانست چپ پوپولیست را در دفاع از حقوق زنان و دیگر حقوق دموکراتیک و آزادی‌های فردی برانگیزاند و با خود همراه سازد.

با این حال، هیچ سازمان سیاسی‌ای جرات آن را نداشت که جنبش توده‌ای زنان را نادیده بگیرد. زنان از دید همه‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی، در حکم نیروهای تازه‌نفس و بالقوه برای خدمت به تحقق اهداف سیاسی ملی ظاهر شده بودند. بسیاری از سازمان‌های چپ قبلاً گروه‌ها یا سازمان‌های زنان خود را تشکیل داده بودند. سازمان فدایی نیز نمی‌توانست این روند را نادیده بگیرد. افزون بر آن، فداییان از سوی هواداران‌اش زیر فشار بودند تا در جنبش زنان نقش فعال‌تری داشته باشند یا حتی رهبری این جنبش را در دست گیرند. میهن‌جزنی (قریشی) چنین می‌گوید: «من به گردهمایی زنان علیه حجاب که در مقابل وزارت دادگستری برگزار شده بود رفتم و پیام همبستگی فداییان را خواندم. به سازمان هم گزارش دادم که زنان معترض از فداییان حمایت می‌کنند و با ما همراه هستند. به رفقا گفتم که در موقعی مثل الان، سازمان‌های انقلابی باید در جنبش زنان فعال باشند. اما مهم این بود که در آن زمان سازمان فداییان فکر می‌کرد مسأله‌ی زنان اهمیتی ندارد.»^۶

^۶ گفت‌وگوی میهن‌جزنی با نویسنده.

ایجاد «اتحاد ملی زنان»

سازمان فدایی سرانجام تسلیم این وسوسه شد که نیروی جدید و مصمم زنان را به سوی خود جذب کند و تصمیم به پشتیبانی از ایجاد سازمان زنان گرفت. به هواداران فدایی گفته شد تا سازمان دموکراتیکی ایجاد کنند و سعی کنند زنان با گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک را بسیج و متحد سازند. بنابراین، شکل‌گیری «اتحاد ملی زنان» از سوی سازمان فدایی تأیید شد. همچنین، به فعالان زن گفته شد که برنامه‌ی معینی برای سازمان زنان ندارند و گرچه از حمایت فداییان برخوردار خواهند بود، اما استقلال خود را خواهند داشت. هدف اتحاد حفظ ماهیت دموکراتیک‌اش بود تا بتواند پلی باشد بین فداییان و دیگر نیروهای مارکسیست و غیرمارکسیست و حتی اسلامی. اما این کار دشواری بود. با حضور زنانی نظیر میهن جزنی و عاطفه گرگین-گلرخی^۷ و بسیاری از هواداران شناخته‌شده‌ی فدایی، در شورای رهبری اتحاد زنان، مشکل می‌شد ماهیت متمایز سوسیالیستی گروه پنهان نگه داشته شود. نخستین بیانیه‌ی «اتحاد ملی» در حمایت از دولت بازرگان بیانگر قصد سازمان به حفظ چهره‌ی دموکراتیک و ملی خود برای جلب زنان همه‌ی اقشار و همراهی آن با دولت جدید بود که با سیاست فداییان در هفته‌های نخست پس از انقلاب هماهنگ بود. نسخه‌ی اول منشور اتحاد توسط گروه‌های متنوعی از زنان، با راهنمایی و تصویب فداییان نوشته شد. در این منشور، اساسی‌ترین اهداف اتحاد مبارزه‌ی ضدامپریالیستی اعلام شد:

«اگر برابری در کردار است و نه در گفتار، زنان ما در طول این سال‌ها در زندان‌ها و تحمل شکنجه‌ها و مقابل جوخه‌های اعدام و شهادت، ثابت کردند که با مردان برابر هستند. آن‌ها نشان دادند که در قدرت جسمی و روانی چیزی از مبارزین مرد کم ندارند. زنان ما نشان دادند که جامعه، نه بین زن و مرد، که بین استثمارگر و استثمارشده تقسیم شده است. بنابراین، رهایی زنان به رهایی ملت آن‌ها از بند استثمار و استعمار وابسته است. به‌رغم این حقیقت که زنان ما سده‌ها از ظلم مضاعف رنج برده‌اند (هم

^۷ عاطفه گرگین یکی از زندانیان سیاسی زمان شاه و همسر خسرو گلرخی، شهید محبوب و معروفی بود که در رژیم شاه و پس از محاکمه‌ی تلویزیونی‌اش در ۱۳۵۱-۲ اعدام شد. دوران همکاری عاطفه با اتحاد بسیار کوتاه بود.

به‌عنوان زن و هم به‌عنوان فرد)، اما هیچ‌گاه مطالباتِ خویش را از مطالباتِ ملت‌شان جدا نکردند. آن‌ها رهایی‌شان را در گروِ رهاییِ تمام توده‌های زحمت‌کش قرار داده‌اند.^۸ شش اصلی که زیربنای راهبردهای ایدئولوژیک و عملی اتحاد اعلام شد، عبارت بود از:

۱. ما با گروه یا حزبی که به چین و اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورها وابسته باشد، همکاری نخواهیم کرد.

۲. ما با کسانی که موضع سیاسی‌شان را صریحاً اعلام نکرده‌اند یا کسانی که نیروها یا - در این دوره‌ی حساس - زنان را حولِ مسائلِ انحرافی و غیرضروری بسیج می‌کنند، همکاری نخواهیم کرد.

۳. ما آماده هستیم تا با همه‌ی افراد و گروه‌های ملی‌گرا صرف‌نظر از باورهای ایدئولوژیک یا مذهبی آن‌ها همکاری کنیم.

۴. در رابطه با دولتی که با رأی اکثر مردم انتخاب شده است، اعلام می‌داریم که آماده‌ی همکاری در همه‌ی زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جهتِ ساختنِ جامعه‌ی ایران و مبارزه علیه نهادهای رژیم سابق هستیم و می‌خواهیم در فرآیندِ نوشتنِ قوانینِ کشور، به‌خصوص قوانینی که به خانواده و کار مربوط می‌شوند، سهیم باشیم.

۵. ما مبارزه علیه امپریالیسم را هدف اصلی‌مان می‌دانیم، زیرا جامعه‌ی سرمایه‌داری و سرمایه‌داری وابسته است که توده‌های زحمت‌کش را استثمار می‌کند، نابرابریِ حقوق زنان و مردان را سبب می‌شود، و زنان را به مصرف‌کنندگانِ کالاهای لوکس بدل می‌سازد.

۶. رهایی ما جدا از رهایی توده‌های زحمت‌کش نیست. بنابراین، ما مسئولیت‌های اصلی‌مان را برقراریِ ارتباطِ نزدیک با توده‌های محروم و رسیدگی به رفاه و بهداشتِ زنانِ زحمت‌کش می‌دانیم. ما همه‌ی زنانِ آزادی‌دوست و روشن‌ذهن را دعوت می‌کنیم تا در ساختنِ ایرانی آزاد و دموکراتیک به ما بپیوندند.^۹

^۸ نشریه‌ی *برابری*. این اولین شماره‌ی نشریه‌ی مرکزی اتحاد ملی زنان بود که به‌مناسبت اولین روز ماه مه، پس از سقوط شاه در اردیبهشت ۱۳۵۸ منتشر شد.

^۹ همان.

اما این سیاست درست، تقریباً یک‌شبه تغییر کرد چون درست پس از شکل‌گیری اتحاد ملی، سازمان فدایی سعی کرد مه‌ار سازمان زنان «خود» را در دست بگیرد و آن را در خدمت سازمان مادر قرار دهد. در واقع، تصمیم در مورد تاریخ تشکیل اتحاد ملی در فروردین ۱۳۵۸، یعنی تاریخی که همه‌پرسی برای استقرار جمهوری اسلامی برگزار می‌شد ابزار گرایانه بود. بنابراین اتحاد ملی زنان در بیانیه‌ی دیگری که علاوه بر بیانیه‌ی تشکیل سازمان خود انتشار داد، ماهیت غیردموکراتیک همه‌پرسی را نیز که فقط به رأی «آری» یا «نه» به جمهوری اسلامی بسنده کرده بود و از هیچ جایگزین دیگری صحبت نمی‌کرد، محکوم کرد.^{۱۰}

بنیان‌گذاران اتحاد ملی زنان به چند گروه متمایز تعلق داشتند. در میان‌شان فمینیست‌های سوسیالیستی بودند که پیش از انقلاب در ایران دانش‌آموخته بودند و در ایران اقامت داشتند. گروه دیگر زنان جوانی بودند که در اروپا و ایالات متحده درس خوانده و پس از انقلاب به ایران بازگشته بودند. گروه سوم زنان هوادار فدایی بودند که هیچ علاقه‌ی جدی یا باوری به خواست‌ها و نگرانی‌های ویژه‌ی زنان یا ایده‌های فمینیستی نداشتند، و از طرف سازمان مأمور شرکت در این نهاد دموکراتیک شده بودند. چند تنی نیز از زندانیان سیاسی سابق فدایی در این جمع حضور داشتند. انگیزه‌ی غالب مؤسسان در تأسیس سازمان سیاسی زنان، وحشت از ماهیت متعصبانه و انحصارگرایانه‌ای بود که انقلاب در خیابان‌ها به نمایش گذاشته بود.

گروه کوچکی از زنان مارکسیست درس‌خوانده در اروپای غربی و ایالات متحده، با سابقه‌ی فعالیت در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و جنبش‌های سیاسی ضد شاه، با آگاهی بیشتر از روایت‌های فمینیستی در بین اعضای مؤسس اتحاد ملی زنان بودند. اما تعداد آن‌ها بسیار کم‌تر از هواداران فدایی بود که اعتقاد داشتند سازمان فدایی نباید فرصت بسیج کردن زن‌ها را به دیگر جریان‌های سیاسی بسپارد و هدف از تأسیس سازمان فمینیستی سوسیالیستی را دفاع از دست‌آورده‌های مبارزه‌ی ضدامپریالیستی می‌دانستند که با منافع توده‌های عظیم زن هماهنگی داشت. آنان با آن‌که قبول می‌کردند که مبارزه‌ی زنان باید به‌طور دموکراتیک سازمان‌دهی شود، اما رهبری را از آن زنان

^{۱۰} کیهان (۹ فروردین ۱۳۵۸).

سوسیالیستی می‌دانستند که رهنمود خود را از سازمان فدایی دریافت می‌کردند. یکی از آنان می‌گوید: «من فکر می‌کردم که ما باید سازمان زنان "دموکراتیک" ایجاد کنیم. اما به این هم باور داشتم که هسته‌ی مرکزی چنین سازمانی باید متشکل از زنان مارکسیست باشد. برای همین، به هرطریقی شد با فداییان، به خصوص زنان معروف فدایی، نظیر رقیه دانشگری و میهن جزئی، تماس گرفتم تا آنها را متقاعد کنم که به سازمان زنانی نیاز است که از سوی فداییان رهبری شود.»^{۱۱}

بعضی دیگر که درکشان از ماهیت انقلابی رژیم جدید لزوماً مشابه با فداییان نبود، اتحاد ملی زنان را ائتلافی از نیروهای متنوع فمینیستی مارکسیستی برای مبارزه‌ی متحد در دفاع از حقوق زنان می‌پنداشتند. این گروه‌ها پیش‌تر (تقریباً یک هفته پیش از مراسم هشت مارس) در نشست پیرامون مسائل زنان در دانشکده‌ی آموزش عالی شمیران شرکت داشته و با زنان دیگری که برخی‌شان از گروه‌های دیگر چپ بودند آشنا شده و گفت‌وگوهایی برای ایجاد یک سازمان زنان ضدامپریالیستی آغاز کرده بودند. این گروه توافق داشتند که صرف‌نظر از وابستگی حزبی‌شان باید درباره‌ی مسائل زنان اقدام به گفت‌وگوهایی مشترک کرد و به همین منظور نشست در اسفند ۱۳۵۸ ترتیب دادند. بسیاری از آنان پس از ایجاد اتحاد ملی زنان، برای وادار کردن آن به اتخاذ موضع مستقل‌تر فمینیستی تلاش می‌کردند. اما در سراسر تاریخ این سازمان هم‌چنان در اقلیت ماندند و نفوذ اندکی داشتند. اعتراض‌های ضدحجاب، زنان هوادار فدایی را نیز برانگیخت تا بر سازمان فشار وارد کنند که تشکیل سازمان زنان را تأیید کند و در این امر موفق شدند.

در بین اعضای مؤسس، زنان دیگری هم بودند که مقاومت در برابر تعرضات بنیادگراها برآزادی‌های فردی را لازم می‌دانستند، اما لزوماً به سازمان جداگانه‌ی زنان باور نداشتند. ادعای آنها این بود که اگر انقلاب به اهدافش برسد، زنان خودبه‌خود از ستم‌رهایی خواهند یافت. هما ناطق، تاریخ‌دان برجسته‌ی ایرانی، از این گروه بود. استدلال او این بود که نیروهای مرتجع تقریباً همیشه زنان را به‌آسانی به نفع خود

^{۱۱} گفت‌وگوی نویسنده با زهره، از اعضای مؤسس اتحاد عضو نخستین کمیته‌ی اجرایی و هیأت تحریریه‌ی اتحاد، واشنگتن دی.سی. تابستان ۱۹۸۹.

بسیج می‌کنند چون زنان بی‌تجربه هستند و حتی از منافع خود آگاهی ندارند و فاقد هرگونه خودآگاهی اجتماعی-اقتصادی هستند. نمونه‌ی بارز این واقعیت زنان سنتی بودند که ناخودآگاه و کورکورانه از آیت‌الله خمینی پشتیبانی می‌کردند. به باور ناطق: «نقش زنان در انقلاب، و در تمام جنبش‌های دموکراتیک این سده، فوق‌العاده ارتجاعی و واکنشی بود. نخستین تظاهراتی که در مراحل اولیه‌ی انقلاب شکل گرفت، مرا به وحشت انداخت: همه‌ی زن‌ها چادرِ مشکی به‌سر داشتند. وقتی شعارهای آن‌ها... را شنیدم، موی بر تن‌ام سیخ شد.»^{۱۲}

آخرین گروه در میان اعضای مؤسس اتحاد ملی، زنان عضو سازمان فدایی بودند که واسطه‌ی ارتباط اتحاد ملی و سازمان مادر بودند. وظیفه‌ی آنها اجرای رهنمودهای استراتژیک و تاکتیکی‌ای بود که از سوی کمیته‌ی مرکزی فدایی دیکته می‌شد. شایستگی‌های آنان برای انجام چنین مأموریتی در چنان شرایط حساسی، در این خلاصه می‌شد که چندسالی را در زندان‌های شاه گذرانده و وفاداریِ خویش را به سازمان فدایی اثبات کرده بودند. آنان به‌خاطر سالها محرومیت از آزادی‌ها، نه دارای دانش یا تعهد فمینیستی بودند و نه توانایی روشنفکرانه و مهارت‌های لازم برای رهبری یک سازمان سوسیالیستی-فمینیستی را داشتند، و حتی نمی‌توانستند سیاست‌هایی را که قرار بود اجرا شود به‌روشنی تبیین کنند. تقریباً در همه‌ی نشست‌های اتحاد، در گوشه‌ای نشسته و به‌ندرت سخن می‌گفتند. اما همان‌ها بودند که در عمل در تمام تصمیم‌های سیاسی اتحاد ملی تعیین‌کننده بودند. این مأموران فدایی در اتحاد، مراقب بودند تا اعضای غیرفدایی مسئولیت مهمی نگیرند یا سیاست‌هایی را پیشنهاد ندهند که اتحاد را از خطِ «صحيح» فدایی منحرف سازد.

در احزاب سوسیالیستی و کمونیستی سنتی تحت رهبری مردها، انتصاب افراد به کمیته‌های زنان عموماً منزلت کم‌تری از دیگر انتصابات داشته، و خود زنان منصوب‌شده نیز این را می‌دانستند. در مورد اتحاد ملی زنان نیز چنین بود. یعنی زنان فدایی نمی‌خواستند که با اتحاد ملی شناخته شوند، مگر به‌عنوان رابط سازمان فدایی. ایده‌ی

^{۱۲} گفت‌وگوی نویسنده با هما ناطق، عضو مؤسس اتحاد و نخستین کمیته‌ی اجرایی آن، پاریس، جولای ۱۹۹۰.

تأسیس یک سازمان زنان نیز تنها به این خاطر جذب‌شان کرده بود که می‌توانست در خدمت به منافع فدایی قرار گیرد. وظیفه‌ی آن‌ها این بود که چهره‌ی فدایی اتحاد ملی را حفظ کنند و آن‌را به‌عنوان جبهه‌ی «دموکراتیک» فدایی نگاه دارند. بعدها تعداد بیش‌تری با دیدگاه‌های مشابه وارد اتحاد ملی شدند. از نظر آن‌ها - که بیش‌تر به خاطر نیت سیاسی گروهی به اتحاد ملی جذب شده بودند تا به خاطر ایده‌های فمینیستی - اتحاد ملی صرفاً سازمان وابسته به فدایی بود که میان‌بری برای کارکردن با زنان در جهت سیاست فدایی محسوب می‌شد. آن‌ها در پیشبرد سیاست‌های پوپولیستی اتحاد، نقش تعیین‌کننده داشتند.

رهبری فدایی، با فرستادن فداییان زن به اتحاد و به‌عهده گرفتن مسئولیت‌های رهبری این نهاد، رسماً توانایی اعضای مؤسس اتحاد و استقلال عمل آن‌ها را برای تعیین و ترسیم اهداف و استراتژی مبارزه تضعیف کردند. این که چرا زنانی که دارای آگاهی فمینیستی بودند و به گرایش‌های پوپولیستی فدایی انتقاد داشتند با این دخالت سازمان فدایی همراه شدند همان توضیحی را دارد که «شیلا روباتام» در مورد سال‌های اولیه‌ی جنبش معاصر رهایی زنان در غرب برمی‌شمارد: «زنان به‌واسطه‌ی ایده‌ها و کنش‌ها و سازمان‌هایی که غالباً به‌دست مردها ساخته شده به خودآگاهی انقلابی رسیده‌اند. ما خود را فقط در جوامعی شناخته‌ایم که قدرت مردانه و فرهنگ مردانه در آن غالب بوده است. آلترناتیو آرمانی‌مان نیز مرد-محور است. ما زنان در زیر مفهوم برادری و آزادی "انسان" پنهان می‌مانیم.»^{۱۳}

به همین دلیل، حتی زنانی که خودآگاهی جنسیتی بیش‌تری داشتند نیز، تحت تأثیر فرهنگ مردمحوری که این باور را ترویج می‌کند که تمایلات و علایق زنان اهمیت درجه اول را ندارد، در مقابل این تصمیم غیردموکراتیک فداییان مقاومتی نشان ندادند. باید بگوییم من در تقسیم‌بندی مؤسسان اتحاد ملی زنان خود را در همین گروه آخر می‌بینم. آنچه من اکنون آن را سازش در برابر یک بینش سیاسی نادرست می‌بینم، راه را برای مداخلات قیوم‌آبانه‌ی فداییان در فعالیت‌های روزمره‌ی اتحاد ملی هموار کرد. به یک معنا، پذیرفتن رهبری مردان در این جبهه‌ی زنانه، انکار ظرفیت‌های روشنفکری

و سیاسی زنان و همراهی در فرایند به تحلیل بردن انرژی انقلابی‌ای بود که حفظ آن در آن مرحله از جنبش حیاتی بود.

با این حال، در میان بسیاری از زنان آگاه هوادار فدایی، افت‌وخیزهای ایدئولوژیک و عاطفی زیادی وجود داشت. ماهیتِ واپس‌گرا و انحصارطلبانه‌ی انقلابِ اسلامی و نقشِ زنانِ مذهبی سنتی در انقلاب، ثابت می‌کرد که فعالیت در میان زنان عادی برای افزایش خودباوری و آگاهیِ آن‌ها و ارائه‌ی آلت‌رناتیوی در مقابل «راه‌حل اسلامی» ضرورت داشت. اما ما میان ایده‌های فمینیستی و واقعیتِ تجربیاتِ روزمره در خیابان از سوئی، و ایدئولوژیِ پوپولیستیِ سوسیالیستی فدایی از سوی دیگر، سردرگم بودیم. هرچند، در نشست‌های محرمانه، بین رابطن فدایی و دیگران برسر سیاست‌هایی که از سوی سازمانِ مادر دیکته می‌شد، مشاجراتی سخت درمی‌گرفت، اما با شنیدن کلام آخر که «این نظر رفقاست» مرعوب شده و وادار به سکوت می‌شدیم. البته برخی فمینیست‌های مارکسیست که تعهدی نسبت به سازمان فدایی نداشتند، قویاً و پیوسته در مقابل این سیاست‌ها مقاومت می‌کردند. برای بیشتر آنان مشکلِ اتحاد تنها این نبود که به‌طور فزاینده‌ای چهره‌ی فدایی به خود می‌گرفت، بلکه مشکلِ مواضعِ غیرفمینیستی یا حتی ضدفمینیستی بود که اتحاد می‌گرفت. آن‌ها امید داشتند که از طریق بحث و گفت‌وگو با اعضای غیرفدایی و تشویق آنان به پیوستن به اتحاد، توازن قوا را به‌نفع مواضع فمینیستی تغییردهند. این امیدی واهی بود چرا که تمام ارزش‌های دموکراتیکی که اتحاد در منشور خود بر آن تاکید کرده بود ادعایی بی‌پشتوانه بود. همان‌طور که زهره به‌درستی می‌گوید: «حتی منشور [اتحاد]، نخستین نقضِ عهدی بود که در قبال وعده‌های مان به زنان انجام می‌شد. ما ادعا می‌کردیم که می‌خواهیم سازمانی دموکراتیک تشکیل دهیم و این که اتحاد محصولِ مباحثاتِ آزاد بین زنان است. فداییان منشور را خیلی سَرسری نوشتند و به اتحاد تحمیل کردند، چون لازم بود که در مقامِ یک سازمانُ رفراوندوم جمهوری اسلامی را رسماً تقبیح کنیم.»^{۱۴}

رهبری فدایی می‌خواست نگذارد که جنبشِ زنان از اهدافِ ضدامپریالیستی انقلاب انحراف بگیرد. علی کشتگر، عضو کمیته‌ی مرکزی فدایی و هیأتِ سیاسی آن پس از

انقلاب، اهداف سازمان فدایی در رابطه با اتحاد ملی زنان را این چنین خلاصه می‌کند: «سیاست فداییان در قبال اتحاد [ملی]، مبتنی بر سه ملاحظه بود: نخست این که سازمان فدایی، سازمان‌های دموکراتیک را صرفاً ابزاری برای پیگیری اهداف سیاسی خویش می‌دید و نه چیزی بیش‌تر. این سیاست کلی ما و بنابراین سیاست ما در قبال اتحاد بود. دوم این که ما درباره‌ی مسأله‌ی زنان باور داشتیم که رهایی زنان ممکن نخواهد شد مگر همه‌ی منازعات طبقاتی رفع شود و عدالت همگانی حاصل شود. سوم این که مسأله‌ی زنان صرفاً به مسأله‌ی زنان زحمت‌کش و زنان طبقه‌ی کارگر محدود می‌شد. این سیاست باید در اتحاد ملی نفوذ می‌کرد تا با بهره‌گرفتن از زنان مارکسیست-لنینیستی که در اتحاد بودند، ارگان‌های رهبری جهت حمایت از منافع توده‌های زحمت‌کش اشغال شود و جلوی زنان روشنفکری که مشکوک و خرده‌بورژوا و ضدانقلاب به شمار می‌رفتند گرفته شود.^{۱۵} کشتگر مثالی می‌زند از این که رهبران فدایی در دوره‌ی پس از انقلاب چه نگاهی به برخی از نگرانی‌های ویژه‌ی زنان داشتند:

«ما در کمیته‌ی مرکزی، اغلب، مسائل روز نظیر ممنوعیت حرفه‌ی قضا برای زنان را به بحث می‌گذاشتیم. دو نگاه در این زمینه وجود داشت. یکی باور داشت که ما باید از حقوق زنان برای کار در عرصه‌ی عمومی به‌طور نامشروط دفاع کنیم. نگاه دوم را آن‌هایی مطرح می‌کردند که دست‌آخر به حزب توده پیوستند که استدلال می‌کردند که این دفاع می‌تواند جهت ما را به سمت مطالبات روشنفکران و زنان بی‌درد بچرخاند. برای مثال، آن‌ها می‌گفتند "چند تا قاضی زن داریم؟ بیست یا سی تا. اگر همین چندتا هم از پشت میز قضاوت کنار گذاشته شوند، هیچ اتفاقی نمی‌افتد." بنابراین این مسأله هرگز تحت مسأله‌ی حقوق لایتنج‌زای زنان بحث نمی‌شد، و بر سر این که آن موقع حقوق دموکراتیک و آزادی‌های فردی که داشت... له می‌شد مسأله‌ای جدی بود، توافق وجود نداشت.»^{۱۶}

^{۱۵} گفت‌وگوی نویسنده با علی کشتگر.

^{۱۶} همان.

کشتگر به یاد می‌آورد که برخی از زنان اتحاد ملی خواستار آن شدند که ارگان فدایی (نشریه‌ی کار) موضعی رادیکال‌تر در قبال حقوق و آزادی‌های زنان اتخاذ کند: «اکثر اعضای کمیته‌ی مرکزی بر این اعتقاد بودند که نشریه‌ی فدایی جای پرداختن به چنین مسائل انحرافی نیست، [و چنین کاری] روابط ما با نیروهای ضدامپریالیستی و دولت را خدشه‌دار می‌کند. آن‌ها می‌گفتند این مسائل در آن لحظه اهمیت ندارند. و اگر از آن‌ها می‌پرسیدی که پس چرا سازمان ما در اتحاد فعال است، با صراحت جواب می‌دادند که چون ما می‌خواهیم خط فدایی صحیحی را در آن جا بپندازیم. من تحت تأثیر برخی از دوستان‌ام در اتحاد، که نسبت به سیاست‌های قیم‌مآبانه و اغلب جاهلانه‌ی ما در قبال اتحاد و به‌طور کلی مسأله‌ی زنان دغدغه‌های جدی داشتند، اغلب این مسائل را مطرح می‌کردم. پاسخی که معمولاً دریافت می‌کردم این بود که این دغدغه‌ها مال زنان خرده‌بورژواست و نه زنان زحمت‌کش. آن‌ها حتی به سلوک بورژوایی و لباس‌پوشیدن زنان خرده می‌گرفتند تا بتوانند از مواضع خود پشتیبانی کنند.»^{۱۷}

با این حال، پیشبرد خط فدایی در اتحاد به راحتی صورت نمی‌گرفت و دیگر اعضای اتحاد حاضر نبودند تصمیماتی را که به سلول‌ها یا کمیته‌های اتحاد می‌رسید بی‌چون‌وچرا بپذیرند. بنابراین از ابتدا تا پایان کار، و به‌رغم این واقعیت که اتحاد در کنترل واقعی رابطین فدایی بود، بحث‌ها و کشمکش‌ها و نقشه‌ها و ضدنقشه‌ها پیوسته بر فعالیت‌های اتحاد سایه افکنده بود کشمکش‌ها عمدتاً بر سر تئوری و عمل بود. اما بسیار چیزهای دیگری هم بودند که ما را از هم جدا می‌کردند و بر اقدامات هماهنگ و صادقانه‌ای تأثیر می‌گذاشت که در زمینه‌ی مسائل حقوق زنان لازم بود انجام شود و ظاهراً دلیل ما برای دور هم جمع شدن بود. اما درگیری‌های شخصی و رقابت و عدم توافق برسر رفتار شخصی و غیره نیز بین ما شکاف می‌انداخت. البته این امر مختص به اتحاد، فداییان یا حتی مختص به سازمان‌های چپ ایرانی نبود. «سارا ایوانس»، در گزارش خود از سیاست چپ جدید و جنبش‌های حقوق مدنی و رهایی زنان در ایالات متحده، به شرایط مشابهی اشاره دارد که چگونه «پرسش‌های استراتژیک تبدیل به اصول

همان. 17

بنیادین اخلاقی می‌شدند، نظرات به‌عنوان قاطعیت‌های مطلق و مذاکره‌ناپذیر ارائه می‌شدند و برچسب‌ها و کلیشه‌های غیراخلاقی جای مواجهه‌ی صادقانه‌ی دیدگاه‌های مخالف را می‌گرفت.^{۱۸}

در گفت‌وگوهای نویسنده با بسیاری از همراهان گذشته بسیاری از آنان با تأسف تصدیق کردند که اکثر مواضع سیاسی‌ای که در طول فعالیت‌شان در اتحاد ملی گرفتند با نظر واقعی آن‌ها در قبال وضعیت سیاسی ایران در تضاد بود. در واقع، به نظر می‌رسد که بسیاری از ما با پیروی کورکورانه از فداییان، یا به‌خاطر فشارهای سیاسی و ایدئولوژیک دیگر وادار شدیم تا نظرات و افکار خود را به فراموشی بسپاریم. اتحاد ملی از «روحانیون رادیکال» در برابر دولت لیبرال بازرگان حمایت کرد، حتی وقتی که منافع جنسیتی زنان حکم به خلاف آن را می‌داد؛ چرا که دولت لیبرال بازرگان در مقایسه با روحانیون رادیکال مدارای بیش‌تری با دیدگاه‌ها و سبک زندگی سکولار نشان می‌داد، و آمادگی بیش‌تری داشت تا اصلاحات در آموزه‌های سنتی مذهبی را که واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ضروری کرده بود، بپذیرد. اما در شرایط سیاسی غالب آن زمان، عقل سلیم حکومت نمی‌کرد. هم‌چنین جایی برای تأمل درباره‌ی تجارب تاریخی نبود. برای اکثر زنان فعال چپ، مرام سازمانی و ایدئولوژیک جایگزین اصول سیاسی و حتی اخلاقی‌ای شده بود که همیشه بدان‌ها باور داشتند. مینو، یکی از این گروه به‌تلخی می‌گوید:

«من همیشه در زندگی‌ام زن مستقلی بودم، تا آن اندازه که حتی سبک زندگی‌ام نیز برخی از دوستان لیبرال‌ام را مبهوت می‌کرد. من در خانواده و محل کار و تمام فضاهای زندگی‌ام، صدای خودم را داشتم و بسیار صریح بودم. تقریباً هیچ چیز و هیچ‌کسی نمی‌توانست مرا بترساند. حتی از آزادی جنسی‌ای برخوردار بودم که اکثر زنان دهه‌ی چهل و پنجاه ایران از آن بی‌بهره بودند. من پیش از این‌که با ایدئولوژی فمینیستی آشنا شوم، عملاً فمینیست بودم. اتکای به نفس، استقلال رأی و حق انتخاب، چنان تبدیل به ارزش‌های غالب زندگی من شده بودند که نمی‌توانستم به سبک زندگی

18 S. Evans, *Personal Politics*, New York: Vantage Books, 1980. p. 114.

دیگری فکر کنم. اما ایدئولوژی سیاسی ام مرا به پوپولیستی کله‌پوک تبدیل کرد. چادرِ مشکی می‌پوشیدم، در تظاهرات مذهبی شرکت می‌کردم و از رژیمی حمایت می‌کردم که فوری‌ترین هدف "انقلابی" اش محدود کردن آزادی‌های فردی و روشنفکرانه و حقوق و آزادی‌های زنان بود. درباره‌ی تصمیمات شخصی و سیاسی ام دیگر هیچ تعقل به خرج نمی‌دادم. ایدئولوژی من جایگزین اندیشه و عقل سلیم ام شده بود.»

واقعیت این است که وفاداری به حزب و پیروی از اصول سازمانی و تصمیمات رهبری و نیز عاطفه‌ی شدید نسبت به همراهان اغلب جایی برای پای‌بندی به عقاید و ادراک فردی باقی نمی‌گذارد. از آن گذشته، استفاده از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف مبارزه‌ی ضدامپریالیستی توجیه‌پذیر می‌شود. گاهی در نشست‌های عمومی، بی‌شرمانه از تاکتیک‌های سیاسی‌ای دفاع می‌شود که در سلول‌های حزب علیه آن مبارزه شده و پیش نرفته است. این اصل «سانترالیسم دموکراتیک» نامیده شده. شاید فرمانبری و قربانی کردن اصول روشنفکری و اخلاقی نام بهتری برای آن باشد.

میهن جزئی توضیح می‌دهد که در برابر خط فداایی در اتحاد، هیچ مقاومتی از سوی زنان صورت نمی‌گرفت: «من با این بحث موافقم که ما به‌عنوان زنانی که از نظر سیاسی آگاه بودند، در واقع نسبت به حقوق خودمان خیلی ناآگاه بودیم. اعتراف می‌کنم که مشکل ما همین بود. اما نام فداایان خیلی اعتبار داشت و ما می‌ترسیدیم که اگر در برابر تصمیمات‌شان مقاومت کنیم، آن‌ها اتحاد را تحریم کنند. و ما داریم از زمانی حرف می‌زنیم که هنوز در بین فداایی‌ها آن‌همه شکاف نیفتاده بود، یعنی زمانی که نام فداایی را با احترام می‌بردند. اتحاد می‌ترسید که فداایان حمایت‌شان را از ما بگیرند.»

این یادها نمونه‌های خوبی است از این که وابستگی به یک سازمان یا حزب سیاسی اغلب بر تمام انگیزه‌ها و داوری‌های سیاسی غلبه پیدا می‌کند و تعهد به سازمان یا حزب بدل به هدف نهایی می‌شود. احترام و وابستگی عاطفی‌ای که برخی از اعضای اتحاد ملی به نام و تشکل فداایی داشتند، گاهی چرخش‌های شگفت‌آوری به خود می‌گرفت. برای مثال، یکی از اعضای هیأت تحریریه‌ی نشریه‌ی اتحاد (برابری) دو جزوه درباره‌ی زندگی و کارهای الکساندرا کولونتای و کلارا زتکین ترجمه و تألیف کرد. وی به‌جای این‌که جزوه را برای انتشار به اتحاد تحویل دهد، آن‌ها را به فداایان داد و فداایان نیز آن‌ها را بی‌درنگ منتشر کردند. ذهنیت او این بود که با افزودن آثار بیش‌تری به فهرست

انتشارات فداییان، اعتبار سازمان افزایش پیدا می‌کند. به ذهن این دوست نرسیده بود که حاصل کارش را به اتحاد تحویل دهد و این که تعهد او در درجه‌ی نخست باید افزایش اعتبار اتحاد می‌بود. فداییان نیز به‌نوبه‌ی خود فکر نکردند که اتحاد می‌تواند جای مناسب‌تری برای انتشار چنین جزوه‌ی فمینیستی باشد. آن‌ها خود را با چنین مسائلی کم‌اهمیتی به زحمت نمی‌انداختند.

بر همین اساس، حتی فمینیست‌های اتحاد ملی که به منافع خاص زنان باور داشتند و از دانش و تجربیات گوناگون در مبارزه علیه نابرابری جنسیتی و ارزش‌های پدرسالارانه بی‌بهره نبودند، نتوانستند در برابر سیاست‌های قیم‌آبانه و تفرقه‌افکنی که بر سازمان زنان تحمیل می‌شد مقاومت کنند. به این ترتیب، توافق اولیه برای همکاری در جهت دفاع از حقوق زنان، به‌خاطر بینش و داوری‌های سیاسی نادرست، با پس‌زمینه‌ی جنسیتی سازمان مادر، به تحلیل رفت و نقض شد. هرچند که در این جا بی‌شک مسئولیت اصلی با زنانی است که کورکورانه از خط فدایی پشتیبانی می‌کردند و تعصب ایدئولوژیک و پیروی بی‌چون‌وچرا از خط حزبی را بالاتر از هر ملاحظه‌ی دیگری می‌دانستند. با این حال، کسانی که اتحاد ملی را با دیدگاه‌ها و امیدهای متفاوتی تأسیس کرده بودند، از آن جمله نویسنده‌ی این سطور، که اجازه دادند تا تحلیل‌های مردم‌محور از رویدادهای سیاسی بر قضاوت و تعهدشان به منافع زنان چیره شود، در این سیاست نادرست گناهکارند. در نهایت، اختلاف نظرات و تعصبات سیاسی که بازتاب دیدگاه‌های متضاد در میان رهبران سازمان فدایی بود، و سرانجام به نخستین انشعاب اصلی این سازمان در بهار ۱۳۵۹ منجر گردید، در استراتژی اتحاد در رابطه با حکومت اسلامی و رابطه‌ی آن با دیگر نیروهای اپوزیسیون، نمود یافت که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

از سوی دیگر، روند تشکیل «اتحاد ملی زنان»، باید به‌عنوان نمونه‌ای گویا از تنش بین مبارزه‌ی فمینیستی و مبارزه‌ی ملی - سوسیالیستی در یک کشور جهان سوم، مورد بررسی قرار گیرد. مورد اتحاد ملی زنان نمونه‌ای است از دشواری پافشاری جنبش زنان بر اهداف مبارزاتی خود، در شرایطی که تشکیلات زنان عملاً بر اساس نظرات تشکل سیاسی دیگری اداره می‌شود. این نمونه نشان می‌دهد چگونه روحیه و ابتکارات انقلابی

زنان به علت فقدان استقلال ایدئولوژیک و سازمانی آنان به هدر می‌رود. نتیجه آن که اگر قرار باشد زنان در جهت تغییر کل ساخت سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و روابط قدرت گام بردارند، باید نخست خود را از سلطه‌ی سلسله‌مراتب جنسی که بر تمام روابط و اعمال اجتماعی تأثیر می‌گذارد آزاد کنند. یعنی استقلال سیاسی و سازمانی، پیش شرط موفقیت هر جنبش فمینیستی برای متحول ساختن روابط جنسیتی مبتنی بر قدرت است.

ذکر این نکته لازم است که تجارب تلخ انقلاب بسیاری از فعالان سیاسی، از جمله اعضا و هواداران سازمان فداییان خلق، به‌خصوص زنان فعال با پیشینه‌ی ارتباط تشکیلاتی با احزاب و سازمان‌های چپ، را به بازنگری باورها و تصمیمات گذشته وادار ساخته است. همچنین بسیاری از زنان و مردان فعال نسل جوان، چه در ایران و چه خارج از ایران، با مطلق‌گرایی و سیاه‌وسفید دیدن مسایل اجتماعی، فرقه‌گرایی، حق‌به‌جانبی و عدم‌مدارا نسبت به تفاوت‌های عقیدتی و رفتاری، میانه‌ای ندارند. واقع‌بینی بیشتر، شکیبایی بیشتر، گام‌های محتاطانه‌تر اما پی‌گیرانه‌تر، و آمادگی بیشتر برای پذیرش دگراندیشی و دگرباشی، تحولات مهمی است که از دو دهه‌ی گذشته در فرهنگ سیاسی ایران در حال شکل‌گیری است. استقلال فکری و سیاسی کنونی جنبش زنان از دولت و از احزاب سیاسی تحولی بسیار مهم و امیدوار کننده است. تحول فکری زنان فعال نتیجه‌ی تعمق در تجارب گذشته و آمادگی فعالان جنبش برای آموختن و به‌کار گرفتن و یا کنار گذاشتن بعضی از این تجارب، نشانه‌ی ظهور اعتمادبه‌نفس جدیدی در آنها است.

چارچوب نظری و استراتژیک اکثریت بنیان‌گذاران اتحاد ملی زنان، مبتنی بر مفاهیم عام تئوریک و تحلیلی مارکسیست-لنینیستی از ستم‌دیدگی زنان بود. سازمان می‌بایست با طرح و تدوین منسجم بینش تئوریک خود و تحلیل مشخص از شرایط زنان در دوران خاص حکومت اسلامی، به آموزش و بسیج سیاسی اعضا، در وهله‌ی اول، بپردازد و سپس نظرات و استراتژی مبارزاتی خود را برای بهبود حقوق زنان در رژیم جدید، به کمک همین اعضا به جامعه‌ی بزرگ‌تر زنان انتقال دهد. اما همان‌طور که در فصل پیش گفته شد، اکثریت رهبران اتحاد با اندیشه و کنش فمینیستی و یا با جنبش‌های زنان در غرب (یا شرق)، یا حتی پیشینه‌ی تاریخی مبارزات زنان در ایران

آشنایی چندانی نداشتند. وجه مشترک اکثریت بنیان‌گذاران اتحاد همان مفاهیم عام یادشده، و برای بعضی، هواداری از سازمان فداییان خلق بود. بدتر از آن، شناختِ آنان از فمینیسم و ایدئولوژی فمینیستی و استراتژی‌های گوناگون مبارزه‌ی زنان فمینیست، سطحی، حتی عمدتاً خصمانه، بود. به عبارت دیگر، آموزش‌دهندگان خود سخت به آموزش نیاز داشتند.

گفت‌وگوی دو عضو مؤسس اتحاد، با هفته‌نامه‌ی فردوسی، چند هفته بعد از تشکیل سازمان، از این نظر بسیار گویاست. آن‌ها اعلام کردند که هدفِ عمده‌ی اتحاد، درگیر کردنِ فعالانه‌ترِ زنان در انقلاب ضد امپریالیستی و افزایشِ خودآگاهیِ آن‌ها از استثمارِ طبقاتی است. «اهدافِ اصلیِ ما آن است که شرایط را برای کنشِ هماهنگِ زنانِ ایرانی آماده کنیم تا سطحِ خودآگاهیِ زنان افزایش یابد؛ تا به حقوقِ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دست یابند؛ تا در مبارزه‌ی سیاسی نیروها و افرادِ مترقی علیه سلطه و نفوذِ امپریالیستی مشارکت کنند؛ تا در ساختنِ ایرانی مستقل و آزاد و رها از هرگونه استثمار و سلطه مشارکت جویند.»^{۱۹} آنان تأکید کردند که هدفِ فعالیت‌های سازمانی‌شان «زنان زحمت‌کش» اند، تا زنان زحمت‌کش را در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آموزش دهند، و کلاس‌های سوادآموزی در جنوبِ تهران راه‌اندازی کنند. در این گفت‌وگو هر دو بسیار مراقب بودند که مبدا فعالیت‌های اتحاد با برچسب فمینیسم شناخته شود. پاسخ آنان درباره‌ی امکانِ همکاریِ با سازمان‌های بین‌المللی فمینیستی این بود که: سازمان‌های زنانِ بسیاری در غرب هستند که مردان را دشمن می‌دانند پس دغدغه‌شان حقوقِ ازبین‌رفته‌ی زنان نیست. این سازمان‌ها که فمینیست نامیده می‌شوند، مشکلات را بر حسبِ ریشه‌های تاریخی و فرهنگی و طبقاتی تحلیل نمی‌کنند. آن‌ها می‌خواهند این حق را داشته باشند که هر چه یک مرد در جامعه دارد و انجام می‌دهد را داشته باشند، بدون این که درستی و نادرستی این امر را بپرسند. از نظر ما،

^{۱۹} مجله‌ی فردوسی، شماره ۲۹ (۸ خرداد ۱۳۵۸).

مردها دشمن ما نیستند. دشمن ما روابط اجتماعی موجود است که بر زنان ستم می‌راند. ما با سازمان‌هایی می‌توانیم همکاری کنیم که چنین خط فکری‌ای داشته باشند.^{۲۰} ناگفته پیداست که این تعمیم نابه‌جا درباره‌ی فمینیسم، یعنی یکی از مؤثرترین چالش‌های سیاسی و فلسفی دوران ما که از دهه‌ی ۶۰ میلادی به این سو بنیان‌های کهنه‌ی امتیازهای اقتصادی و سیاسی را در کشورهای غربی دگرگون کرده، حکایت از کم‌اطلاعی، حتی رویکرد خصمانه‌ی گویندگان به فمینیسم غربی داشت. این برخورد سطحی و ناقص، در عین حال نشان از مشکل اساسی‌تری داشت که در تحولات حقوقی و اجتماعی دوران پهلوی فصل دوم شاهد آن بودیم به‌نحوی که دولتی شدن جنبش بهبود حقوق زنان، در نبود دموکراسی و آزادی تشکل‌های مردمی، از جمله گروه‌های مستقل زنان، و تلاش‌های مستمر فرهنگی و آموزشی، قادر به تغییر بینش و آگاهی جنسیتی زنان نبود. از آن بدتر، اصلاحات به ابتکار یک حکومت استبدادی فاقد مشروعیت، به شکاف بین زنان جامعه و بی اعتبار شدن فمینیسم انجامید.

به‌هرحال، در طول فعالیت اتحاد، جز ترجمه و انتشار یک مقاله‌ی کوتاه سوسیال-فمینیستی درباره‌ی «منشأ خانواده» انگلس، هیچ‌گاه از مفاهیم و گفتمان و تحلیل‌های فمینیستی و تجارب تاریخی و استراتژیک فعالان حقوق زن در جهان برای آموزش سیاسی اعضا یا رهبران استفاده نشد. حتی آشنایی با تاریخ جنبش زنان ایران و روش‌های پیشگامان زن برای طرح مشکلات زنان در کشور نیز در دستورکار قرار نگرفت. در واقع، به‌استثنای مقاله‌ی کوتاهی در نشریه‌ی اتحاد ملی، زنان در مبارزه - که جایگزین نشریه‌ی قبلی با عنوان *برابری* شده بود، تقریباً هیچ شناختی از مبارزات گذشته‌ی پیشگامان حقوق زنان در ایران وجود نداشت و تجربیات سازمانی و ایدئولوژیک نسل‌های گذشته‌ی فعالین حقوق زن مورد ارزیابی قرار نگرفت. گویی اتحاد ملی و تمام جنبش زنان، از این لحاظ، در خلاء فعالیت می‌کرد و هیچ تاریخی پشت سرش وجود نداشت.

فقدان خودآگاهی جنسیتی در بسیاری از فعالان و این واقعیت که این نسل زنان فعال، به همان تفسیرهای قدیمی مارکسیستی از تاریخ و از حقوق و آزادی‌های زنان

قناعت می‌کردند، از علل عمده‌ی شرایط مبارزه‌ای بود که می‌توان آن را حرکت در تاریکی نامید. این مسأله به‌ویژه در میان زنانِ فعالِ جوانی که مبارزه‌ی سیاسی را تازه شروع کرده بودند، حادث‌تر و یادآور تحلیل «سارا ایوانس» درباره‌ی نسلِ جدیدِ فعالین در ایالاتِ متحده بود که فاقدِ خودآگاهیِ فمینیستیِ چپ‌های قدیمی یا نسل پیشین بودند. وی می‌نویسد، «مسأله‌ی زنان» در ادبیاتِ مارکسیستی جایگاهِ والایی دارد. چپ‌های قدیمیِ مجبور بودند مبارزه علیه برتریِ مردانه را حداقل در گفتار قبول داشته باشند. گرچه چپِ جدید در شورشِ فرهنگی مشارکت داشت و از آزادیِ جنسی، آزاداندیشی و روراستی در این‌باره پشتیبانی می‌کرد، اما بسیار بیش‌تر از چپ‌های قدیمی، میراث‌دارِ اهمیتِ جذبه و قدرتِ زنانه بود. ایوانس توضیح می‌دهد که «ویرانگریِ دوره‌ی مک‌کارتی» تاریخِ گذشته را پاک کرد. در نتیجه «این شورشیانِ جدید، جنبشِ خویش را تقریباً در خلاء برپا ساختند.»^{۲۱} همین نکته را می‌توان درباره‌ی نسلِ زنانِ ایران پس از ۲۸ مرداد گفت. تحلیل میهن‌جزنی از تمایز بین نسلِ قدیمی و جدیدِ فداییان، با توجه به شناختِ گسترده و عینی او از سازمانِ فدایی در این‌باره شنیدنی است.

میهن می‌گوید نیروهای جدیدِ فداییان، آگاهی کمی از مسأله‌ی زنان داشتند، در حالی که مُسن‌ترهایی مانند خودِ او که در سازمان‌های جوانان و زنانِ حزبِ توده حضور داشتند، نسبت به مسأله‌ی ستم‌دیدگیِ زنان حساس‌تر بودند. وی به‌یاد می‌آورد که فداییان چگونه وی را به‌خاطرِ تعهدی که به سازمان‌های مستقلِ زنان داشت، از اتحاد حذف کردند و «به سمتِ دیگری منصوب‌اش کردند»: «رهبری [سازمان] که در آغاز به‌ما گفته بود هیچ برنامه‌ای برای سازمانِ زنان ندارد و ما باید برویم و با ابتکارِ خودمان زنان را بسیج کنیم، خیلی زود تغییرِ خط‌مشی داد و می‌خواست همه‌چیز را [به ما] دیکته کند. آن‌ها می‌خواستند که ما فقط روی مبارزه‌ی طبقاتی و زنانِ طبقه‌ی کارگر متمرکز شویم و نه موضوعاتِ دیگر. اما من به سازمان‌های مستقلِ زنان باوری قلبی داشتم و چون نخواستم که از دستوراتِ فداییِ پیروی کنم و می‌خواستم رُک و راست

21 S. Evans, *Personal Politics*...., pp. 116-19.

حرف بزمن، مرا از اتحاد حذف کردند، با این بهانه که در شورای معلمان پیشگام (فدایی)

به من بیشتر نیاز دارند.»^{۲۲}

در حقیقت، تقریباً بلافاصله پس از تشکیل اتحاد ملی، هدف مرکزی فعالیت‌های سیاسی آن این شد که هرچه بیش‌تر در خدمت نیازهای سیاسی و سازمانی فدایی قرار گیرد. این هدف، در فعالیت‌ها و برنامه‌ها و انتصابات و ائتلاف‌هایی که اتحاد با دیگر گروه‌ها به عمل آورد، نمایان بود. مریم، یکی از اعضای اتحاد، به یاد می‌آورد که وی را به‌رغم تمایلش، از اتحاد حذف و به شورای معلمان پیشگام منتقل کردند: «به من گفتند که باید انرژی‌ام را جایی صرف کنم که نیاز بیش‌تری به آن هست. گفتند "ما در اتحاد به‌اندازه‌ی کافی نیرو داریم، اما در پیشگام نیاز به آدم‌های پُرانرژی داریم." خیلی ناراحت بودم. از این گذشته، نمی‌خواستیم در مدرسه‌ام به‌عنوان معلم فدایی شناخته شوم. اما نمی‌توانستم دستور سازمانی را مورد پرسش قرار دهم.»^{۲۳} مریم سرانجام در ۱۳۶۲ خورشیدی به‌خاطر این‌که در مدرسه‌اش، به‌عنوان هوادار فدایی شناخته می‌شد، از شغل معلمی اخراج و مجبور به جلاي وطن شد.

اتحاد ملی با هدف بسیج کردن زنان طبقات مختلف برای مبارزه، چندین کمیته تشکیل داد. کمیته‌ی کارمندان، کمیته‌ی معلمان، کمیته‌ی پرستاران، و کمیته‌ی زحمت‌کشان شکل گرفتند تا زنان را در محیط زندگی و کار بسیج کنند. کمیته‌ی پژوهش و کمیته‌ی فرهنگی نیز برای آموزش مارکسیستی اعضای اتحاد، ترجمه و ارائه‌ی تحلیلی از جایگاه و موقعیت زنان در ایران به کار پرداخت. اتحاد هم‌چنین در یکی از مناطق فقیرنشین تهران، مرکزی راه‌اندازی کرد که در آن‌جا اعضا کلاس‌های سوادآموزی، خیاطی و گه‌گاه نیز نمایشگاه‌های عکس و اسلاید برگزار می‌کردند. اطلاعی در دست نیست که چه تعداد از این زنان به راه فداییان پیوستند.

نشریات اتحاد ملی زنان

^{۲۲} گفت‌وگو با میهن جزئی.

^{۲۳} گفت‌وگو با مریم (نام مستعار)، برکلی، کالیفرنیا آوریل ۱۹۹۰.

در تابستان ۱۳۵۷ اتحاد پنج یا شش شماره از دوهفته‌نامه‌ای با نام *برابری* انتشار داد. این نام با پیروی از سنت *Gleichheit* (نشریه‌ی جنبش زنان سوسیالیست آلمان به سردبیری کلارا زتکین) انتخاب شده بود. وقتی تمام نشریات نیروهای مترقی و اپوزیسیون بسته شد، انتشار *برابری* نیز متوقف شد تا چند ماه بعد انتشار یک گاه‌نامه به نام *زنان در مبارزه* را آغاز کند که پس از انتشار پنج شماره متوقف شد.^{۲۴}

مقاله‌ی اصلی نخستین شماره‌ی نشریه‌ی *برابری* رویکردی به نوشته‌های انگلس و زتکین و دیگر متون کلاسیک مارکسیستی بود و مروری بر ریشه‌های تاریخی ستم‌دیدگی زنان. این مقاله می‌توانست در ترکیه و عراق و برزیل یا هر کشوردیگری نوشته شود، چون هیچ اشاره‌ای به اشکال و دلایل ویژه‌ی ستم‌دیدگی زنان در ایران اسلامی نداشت. در این مقاله استدلال می‌شد که نابرابری زنان در خانواده و در محیط کار و به‌طور کلی در جامعه، ریشه در روابط غالب اجتماعی (و نه جنسیتی) دارد. بنابراین، اساس ستم‌دیدگی زنان، محرومیت آن‌ها از تولید اجتماعی و بی‌ارزش شدن کار خانگی آن‌ها (که از نظر اجتماعی ضروری است) بود؛ که همگی این‌ها ناشی از روابط سرمایه‌داری تولید بود. پس تنها راه‌هایی زنان، نابودی این روابط بود، زیرا این روابط زمینه را آماده می‌کنند تا اقلیت کوچکی از زنان و مردان (سرمایه‌دار)، اکثریت زنان و مردان را استثمار کنند. تا چنان‌روزی فرارسد، زنان مانند مردان به دو گروه فقیر و غنی تقسیم می‌شوند. در این دو دنیای متفاوت، مردان زحمت‌کش همان‌قدر دوست و متحد زنان زحمت‌کش هستند که زنان غنی شرکای مردان غنی. دشمن آن‌ها، زنان و مردان خون‌مکنده‌ای هستند که از حاصل بدبختی‌ها و مصیبت‌های افراد زحمت‌کش زندگی می‌کنند.^{۲۵}

مقاله‌ی دیگری که در اوایل ۱۳۵۹ در *زنان در مبارزه* منتشر شد، به دفاع از مبارزه‌ی زنان و جنبش آزادی ملی در ایران از دیدگاه هیأت تحریریه پرداخته بود. این

^{۲۴} همان‌طور که بعداً توصیف خواهد شد، تا آنجا که من می‌دانم، پس از جدایی اقلیت، هواداران فداییان اقلیت یک یا دو شماره از نشریه را در ایالات متحده (به انگلیسی) منتشر کردند.

^{۲۵} برابری، ۱، ۱.

مقاله، بخشی از همان بحثِ همیشگی و دیدگاه‌های موافق و مخالف درباره‌ی نقش و مسئولیتِ جنبشِ زنان در برابر مبارزه‌ی ضدامپریالیستی را انعکاس می‌داد: «نظریه‌های متفاوت و اغلب انحرافی درباره‌ی مسأله‌ی زنان، موجب گمراهی ذهنی و کنش‌های نفاق‌افکنی شده است که نه به نفعِ مسأله‌ی زنان است و نه به مبارزه‌ی مردم برای استقلالِ ملی کمکی می‌کند. از یک سو، دیدگاه‌های نادرست و انحرافیِ گروه‌های زنان، وجود دارد که برابریِ قانونی و اجتماعی با مردان را هدفِ غایی می‌دانند... از سوی دیگر، دیدگاه‌های برخی از نیروهای مترقی وجود دارد که برای مبارزه‌ی دموکراتیکِ زنان درونِ چهارچوبی که از سوی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و آزادی‌جویانه‌ی کشور تعیین شده، ارزشی قائل نیستند. آن‌ها باور دارند که وقتی آزادی ملی روی دهد، زنان نیز خودبه‌خود رهایی می‌یابند. بنابراین، آن‌ها مبارزه‌ی زنان برای کسبِ حقوقِ قانونی و اجتماعی و سیاسی را تفرقه‌اندازی بین زنان و مردان می‌دانند.»^{۲۶}

این مقاله، از نظریات نادرست و «انحرافی» به این خاطر انتقاد می‌کند که به نظر نویسندگان تضادِ اصلی را بین زنان و مردان فرض می‌کنند. حال آن‌که به نظر این مقاله تجاوز همه‌جانبه‌ای که دولتمردان کنونی علیه حقوق زنان آغاز کرده‌اند سبب می‌شود تا زنان ناآگاه تحت تأثیر تحریکات و تبلیغات، علیه جنبش ضدامپریالیستی بسیج شوند. گروه‌های دیگر به خاطر این‌که ارزشی برای مبارزه‌ی دموکراتیکِ زنان قائل نیستند نیز نقد شده‌اند. بسیاری از زنان پیش‌تاز در این گروه، مادونِ شأنِ خود می‌دانستند که در جنبش زنان مشارکت داشته باشند. آن‌ها چنین جنبشی را که فقط اصلاح‌طلبانه بود در برابر جنبش‌هایی که ابزاری برای گسترش دادنِ مشارکتِ زنان در مبارزه‌ی عمومی می‌دانستند، نظیر آن‌چه در ویتنام و ظفار روی داده بود، قرار می‌دادند.

این مقالات در بُرهه‌ای از زمان انتشار می‌یافت که برخی از اعضای هیأت تحریریه‌ی اتحاد ملی دیگر به ماهیت ضدامپریالیستی حاکمیت باور نداشتیم. اما نهایتاً گفتمان ما در روشن کردنِ موضعی که موافق استقلالِ جنبشِ زنان از دیگر سازمان‌های ضدامپریالیستی بود موفق نبود. هرچند لحنِ گفتار در برابر حکومت تاندازه‌ای تندتر شده بود، اما دچار تناقض و نامشخص بود. مقاله هم‌چنین سیاستِ احیای سنت‌ها و

^{۲۶} زنان در مبارزه، ۳ (دی ۱۳۵۸).

رسوم کهنه و مرتجعانه‌ای «را که نه در خدمت مبارزات ضدامپریالیستی و نه وحدت نیروهای ضدامپریالیستی» بود به باد انتقاد می‌گرفت. اما از روشن کردن این که کدام کنش‌های مشخص ارتجاعی به ضرر زنان است طفره می‌رفت. هم‌چنین مشخص نمی‌کرد «دولتمردانی» که می‌خواهند این سنت‌ها را احیا کنند چه کسانی هستند. افزون بر آن، مقاله نهایتاً قدرت‌های امپریالیستی را مقصر این سنت‌های کهنه و ارتجاعی می‌دانست: «زنان آگاه ایران می‌دانند که علل نابرابری و محرومیت‌شان باورها و رسوم اجتماعی و مذهبی و قوانین ارتجاعی نیست. این باورها و رسوم اجتماعی خود انعکاسی از نفوذ فرهنگ امپریالیستی و پدرسالارانه و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی هستند. بنابراین، مخالفت با سنت‌ها و قوانینی که می‌تواند مانعی برای مبارزه‌ی همگانی و متحد زنان و مردان علیه استعمار و استثمار باشند، قطعاً در خدمت بسط یافتن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی توده‌های ایرانی خواهد بود.»^{۲۷}

خواننده بعد از خواندن چنین مقالاتی، ریشه‌های اصلی ستم‌دیدگی زنان در ایران را به چه نسبت می‌داد؟ فرد چگونه، از چه طریقی و با هدف گرفتن چه کسانی می‌توانست علیه این مبارزه کند؟ در مقاله‌ای که توسط یکی از اعضای شورای اجرایی اتحاد ملی در تابستان ۱۳۵۸ منتشر شد، تحلیلی ویژه‌تر (اما هم‌چنان متناقض) از شرایط طبقات مختلف زنان ایرانی ارائه شد. این مقاله یک مقاله‌ی جدلی است که با استفاده از چهارچوب به‌اصطلاح مارکسیستی می‌کوشید تا منافع زنان ایرانی را تحلیل کند. مقاله با این بحث آغاز می‌شود که «استثمار دوگانه‌ی زنان ناشی از مالکیت خصوصی است و فقط با نابودی کامل آن و حذف جامعه‌ی طبقاتی است که این استثمار دوگانه برطرف می‌شود». مقاله سپس موضع طبقات مختلف زنانی را تحلیل می‌کند که در اثر پیشرفت سرمایه‌داری وابسته در ایران ظهور یافته‌اند. اول به زنان رعیت نگاهی می‌اندازد. اصلاحات ارضی، که منابع انسانی را آزاد و رعیت‌ها را تبدیل به پرولتاریا کرده است، موضع زنان رعیت را نیز تغییر داده است. این مقاله در حالی که تأثیر ویژه‌ی این

تغییرات بر موضع زنان رعیت را روشن نمی‌کند، حکم می‌دهد که «روابطِ پدرسالارانه‌ی غالب در خانواده‌های رعیت، به‌طرز چشمگیری تضعیف شده است».

مقاله سپس به بررسی زنان طبقه‌ی کارگر پرداخته و مدعی می‌شود که «کنترل مردان بر زنان» در خانواده‌های طبقات کارگر، «بسیار ضعیف است». بعد از انگلس کمک می‌گیرد تا بگوید که این امر بدان خاطر است که در خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر، هیچ اثری از ثروت و مالکیت نیست. فرهنگ طبقه‌ی کارگر، چون فاقد چنین ابزاری برای اجرای سلطه‌ی مردان است، «بر اساس برابری زن و مرد در کار و خانواده و همبستگی طبقاتی بنا شده است». چون همین‌که این زنان وارد بازار کار شوند و بیرون از خانه کار کنند، مثل شوهرشان نان‌آور خانه خواهند بود و تفاوت بین آن‌ها از بین خواهد رفت.

این مقاله شرایط زنان «خرده‌بورژوا» و مخصوصاً «بورژوا» را (که «قشرِ مصرف‌کننده» را تشکیل می‌دهند) به‌طور متفاوتی ارزیابی می‌کند. گفته می‌شود که رژیم شاه این زنان را، که محصول سرمایه‌داری وابسته‌اند، فریفته و علیه توده‌های زحمت‌کش بسیج کرده است. این زنان، تحت تأثیر فرهنگ استعمار و سرمایه‌داری و زنان غربی، هنوز هم «در معرض ایدئولوژی غالب پدرسالار» باقی مانده‌اند. مقاله هم‌چنین به اسلام و «رویکرد خاصی که اسلام در زمینه‌ی روابط زناشویی و جنسی به زن دارد» ارجاعاتی می‌دهد اما درباره‌ی چیستی این روابط در فرهنگ اسلامی هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد.

روابط با دیگر سازمان‌های سیاسی

اتحاد ملی در تمام طول حیات‌اش، برسر روابط‌اش با دیگر گروه‌های زنان، عمیقاً دچار دودستگی بود. به‌جز زنان هوادار و حامی فدایی، دیگر اعضای اتحاد از همکاری با گروه‌های دیگر استقبال می‌کردند. هرچند، چون تمامی سازمان‌های سکولار زنان وابسته به احزاب و سازمان‌های سیاسی بودند، این همکاری نیز به‌سختی ممکن می‌شد، چون دیگران نیز فقط در چهارچوب تئوریک و عملی سازمان‌های خودشان، حاضر به همکاری بودند. برای مثال، همکاری با «تشکیلات دموکراتیک زنان» (متعلق به حزب

توده) به خاطر حمایت بی‌قید و شرط آن از حاکمیت، جایز نبود. این امر هم‌چنین درباره‌ی گروه‌های زنانی مانند «اتحاد انقلابی زنان مبارز» و «جمعیت بیداری زنان» که عموماً وابسته به سازمان‌های مائویستی به‌شمار می‌رفتند نیز صادق بود. از آن‌جا که اتحاد ملی نه‌تنها سازمان‌یافته‌ترین و بزرگ‌ترین سازمان زنان بود و افراد مشهوری در آن عضویت داشتند، بلکه به این خاطر که از حمایت فدایی (بزرگ‌ترین و معتبرترین سازمان سیاسی آن زمان) نیز برخوردار بود، برخی از گروه‌های دیگر را قابل همکاری نمی‌دید.

اتحاد عموماً برای همکاری با سازمان‌های دیگر، یک شرط داشت. آن هم این بود که آنان به اتحاد بپیوندند. اگر این شرط را قبول نمی‌کردند، هیچ همکاری‌ای ميسر نمی‌شد. مذاکرات بین اتحاد و «انجمن‌رهای زن» (وابسته به «سازمان وحدت کمونیستی») نیز برمبنای همین مسأله پایه‌ریزی شد. «انجمن‌رهای زن»، سازمان کوچکی بود که از ماهیت حکومت و عواقب آن برای زنان تحلیل خود را داشت. این انجمن که پیرو خط کلی سازمان مادر بود، برخلاف اتحاد، به ماهیت ضدامپریالیستی حاکمیت باور نداشت و بنابراین با سیاست‌های حکومت در قبال زنان، رسمی‌تر و آشکارتر مخالفت می‌کرد. همان‌طور که به‌یاد دارم زهره و من درنشستی که بین نمایندگان این دو گروه تشکیل شد، با منشور انجمن آشنا شده و درباره‌ی موضوعات مهم دیگری بحث پرداختیم. با این همه، نتیجه‌ای از این نشست به دست نیامد. «انجمن‌رهای زن» پیشنهاد کرد که این دو سازمان، سازمان جدیدی را آغاز کنند، اما اتحاد ملی می‌خواست که انجمن به آن بپیوندد. نمایندگان اتحاد می‌گفتند که سازمان آن‌ها پیش‌تر وجود داشته و فعال بوده است. از این گذشته، آن‌ها می‌گفتند موضع انجمن برای یک سازمان زنان بسیار چپ‌گرا و تهاجمی است و مانع از آن خواهد شد که زنان بسیاری جذب‌اش شوند. زهره به‌درستی اشاره می‌کند: «ما نسبت به نقشه‌های امپریالیستی و حفظ وحدت ملی بیش‌تر از حقوق زنان نگران بودیم. از این لحاظ، تأثیر منفی‌ای بر جنبش زنان گذاشتیم. ما تأکید می‌کردیم که شبیه فمینیست‌های غربی نیستیم. اما منظورمان از این

حرف، روشن نبود. نمی‌توان فمینیسم را براساس ماهیتی ملی تعریف کرد. شما یا فمینیست هستید یا نیستید.»^{۲۸}

نگرش حزبی و فرقه‌ای و این ادعا که خطِ صحیح از آن ماست و همه باید از این خط پیروی کنند، مشخصه‌ی مشترک همه‌ی سازمان‌های زنان و دیگر گروه‌ها و احزاب سیاسی بود. انتقاد ناهید یگانه، از همه‌ی سازمان‌های زنان در آن دوره کاملاً درست است: «از یک سو، فریادها از آنچه بر زنان می‌رفت به آسمان می‌رسید و از سوی دیگر، فرصت‌های اتحاد و کنش مؤثر اپوزیسیون یکی پس از دیگری ازدست می‌رفت. این امر برای هر دو بخش فمینیسم مارکسیستی، چه طرفدار و مخالف حکومت، صادق بود. هر دو نسبت به "اصلاح‌طلبی" با دیده‌ی احتیاط می‌نگریستند، و خود را فقط به دو گزینه‌ی انقلابی محدود کرده بودند: یا از حکومت پیروی کنند و مدافع سیاست‌های‌اش باشند؛ یا آن را کاملاً رد کنند و از صحنه بیرون رانده شوند.»^{۲۹}

«یگانه» به درستی پیشنهاد می‌کند که گزینه‌ی دیگری پیش روی زنان بود: «به جای این که کلیت حکومت را رد کنند یا بپذیرند، می‌بایست اپوزیسیون را فعال کنند و بر سر مسائل زنان و بر اساس سیاست‌های مشخص متحد شوند.»^{۳۰} اما این همکاری حول مسائل مشخص به دو دلیل چندان آسان نبود. نخست آن که تردید در باورها و کنش‌های خود، شنیدن نظر دیگران و به‌خصوص مدارا در قضاوت کردن درباره‌ی دیگران، هیچ‌گاه در فرهنگ سیاسی چپ ایرانی وجود نداشته. این جزم‌اندیشی شبه‌مذهبی، هر رابطه‌ی بین-سازمانی‌ای را تضعیف می‌کرده. کلید همکاری و اتحاد سیاسی، اعتماد و احترام متقابل است، و این در سنت روشنفکری چپ ایران وجود نداشت. اتحاد ملی و دیگر سازمان‌های فمینیستی سوسیالیستی نیز تحت تأثیر همین فرهنگ سیاسی بودند. دوم، فقدان استقلال سازمانی و ایدئولوژیک در جنبش زنان، مانع از همکاری بین گروه‌های زنان می‌شد. زنانی که این جنبش‌ها را پیش می‌بردند، کلیت نسخه‌ی ایرانی تحلیل

^{۲۸} گفت‌وگو با زهره.

^{۲۹} N. Yeganeh, 'Women's Struggles in the Islamic Republic of Iran', in Tabari and Yeganeh *In the Shadow of...* p. 68.

^{۳۰} Ibid.

مارکسیستی از ستم‌دیدگی زنان را پذیرفته، واز پیچیدگی‌های ستم‌دیدگی زنان که فمینیست‌های غربی تحلیل کرده‌اند هیچ اطلاع و درکی نداشتند. بنابراین، قادر نبودند که تعاریف فمینیستی از منافع و ستم‌دیدگی زنان را وارد سیاست جنبش عدالت‌جویی ایران کنند. با چنین انعطاف‌ناپذیری تئوریک و سیاسی، و التزام ایدئولوژیک و فکری به راهبردهای انقلابی مرد-محور، همکاری با دیگر گروه‌ها بر سر هر موضوعی سازش جلوه می‌کرد. حتی اتحادهای مقطعی و تاکتیکی، حول مسائل مشخص، در جهت تنظیم و تدوین مطالبات بلافصل زنان، و بسیج نیروها حول آن مطالبات نیز دشوار بود. تنها همکاری سیاسی اتحاد که بدون ترغیب یا توصیه‌ی فداییان صورت گرفت، مشارکت در نخستین کنفرانس متحد زنان بود که به ابتکار «شورای هم‌هنگی در امور مربوط به حقوق زن» در پاییز ۱۳۵۸ برپا شد. گروهی از زنان متخصص - با گرایش‌های چپ که لزوماً به هیچ سازمانی مرتبط نبودند - در تابستان ۱۳۵۸ با هدف فعالیت در راستای اهداف زیر، شورا را تشکیل دادند: «نخست، ایجاد همبستگی بین زنان، صرف‌نظر از تفاوت‌های مذهبی یا ایدئولوژیکی؛ دوم، برداشتن گام‌های ضروری جهت ایجاد و حمایت از برابری حقوقی بین زنان و مردان؛ سوم، راه‌اندازی برنامه‌هایی جهت افزایش آگاهی زنان درباره‌ی حقوق خود.»^{۳۱}

شورا از همه‌ی گروه‌های سیاسی دعوت کرد تا به این شورا بپیوندند و در راستای این اهداف فعالیت کنند. گرچه اتحاد ملی نماینده‌ای در این شورا داشت، اما برسر این که اتحاد در بازنگری‌های شورا پیرامون حقوق زنان در قانون اساسی جدید و قانون اسلامی خانواده باید تاچه اندازه فعال باشد، عدم‌توافق زیادی موجود بود. این مسائل، مدت‌ها محل مجادله‌ی اعضای اتحاد ملی بودند.

در تابستان ۱۳۵۸، برخی از زنان در کادر رهبری اتحاد ملی سعی کردیم با دیگر سازمان‌های سیاسی نشستی عمومی برگزار کنیم تا دغدغه‌های زنان پیرامون قانون اساسی جدید را رسانه‌ای کنیم. رابط‌های فدایی در اتحاد را که مخالف این نشست بودند راضی کردیم که این ایده را «نگشند» و دست‌کم طرح پیشنهادی را با رهبری فداییان

^{۳۱} جزئیات این مطالبات در آیندگان (۲۱ خرداد ۱۳۵۸) آمده است.

در میان بگذارند. ما حتی نشست کوتاهی با سخنگوی «جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران»، شکرالله پاک‌نژاد داشتیم، که بدون اعلام قبلی و خیلی کوتاه در نشست حضور یافت و از مصمیم دل با این ایده موافق بود. وی به ما تضمین داد که «جبهه» از ما حمایت می‌کند و دانشگاه تهران را به‌عنوان محل نشست پیشنهاد داد. تلاش ما برای جلب توجه‌ی عموم به مسأله‌ای به این مهمی و بسیج کردن نیروها حول آن، در همین جا متوقف شد؛ صرفاً به این خاطر که فداییان تصمیم ما را نپذیرفتند. هم فداییان (و هم مجاهدینی که در این زمینه با آن‌ها تماس حاصل شد) این نشست را مناسب ندیدند و ما خیلی خوب می‌دانستیم که بدون حمایت آن‌ها چنین نشستی اصلاً موفق نخواهد بود.

در پاییز همان سال، وقتی مسأله‌ی کنفرانس متحد زنان توسط شورا مطرح شد، اتحاد ملی تصمیم گرفت تا تحت نام شورا به گروه‌های زنان بپیوندد و علیه قوانین جدید و به‌ویژه تصویب قانون اساسی جدید توسط مجلس خبرگان، اعتراض کند. زنان فدایی در کادر رهبری اتحاد با این تصمیم موافقت نکردند. این نشست نه‌تنها از نظر مواردی که در دستور کار آن بود، بلکه به‌خصوص به این خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای برای زنان داشت که زنان به موفقیتی رسیده بودند که هیچ سازمان یا حزب چپ نتوانسته بود بدان دست یابد. یعنی موفق شده بودند به‌رغم تفاوت و بعضاً تضاد دیدگاه‌هایشان ائتلافی تشکیل دهند و روی موضوع خاصی به‌طور هماهنگ کار کنند. با این همه، فداییان نه‌تنها این حرکت را دلسرد کردند، که مُصرّانه با آن مخالفت کرده، و با سازمان‌دادن تظاهراتی در همان روز و همان ساعت در حمایت از اشغال سفارت امریکا، مخالفت‌شان را نشان دادند. این تظاهرات، تأثیر مورد نظرشان یعنی دور کردن توجه‌ی مردم و رسانه‌ها از کنفرانس زنان را داشت. بسیاری از زنانی که هوادار فدایی بودند، این تصمیم را یکی از نادرست‌ترین مواضع سیاسی‌ای می‌دانند که تا آن موقع، علیه کمپین حقوق زنان اتخاذ شده بود. دلیل این حرکت توضیح‌ناپذیر، آشکار بود. پس از آن که دانشجویان خط امام در سفارت امریکا دست به گروگان‌گیری زدند، فداییان آن‌قدر از مبارزه‌ی ضدامپریالیستی سرمست شده بودند که در آن مرحله هیچ ارزشی برای مبارزه‌ی حقوقی زنان قائل نبودند.

کادر اتحاد اما به رغم مخالفت و مقاومت فداییان و رابطین فدایی در سازمان، مدتی به گفت‌وگوی اش با شورای زنان ادامه داد. ادامه‌ی همکاری از آن‌رو ممکن شده بود که تضاد آرا و عدم توافق‌های سیاسی، گریبان خود سازمان فدایی و تمام انرژی آن را گرفته بود. اما همان ستیزهای سیاسی‌ای که نهایتاً منجر به انشعاب و تشکیل شاخه‌های اقلیت و اکثریت شده بود، در اتحاد نیز جریان داشت و مانع از آن شد تا گفت‌وگوی اتحاد با شورا پیش برود و حمایت سازنده‌تری از کمپین حقوق قانونی زنان به عمل آید. شورا به تنهایی و بدون مشارکت اتحاد ملی، روز بین‌المللی زن را در هشتم مارس سال ۱۳۵۹ برگزار کرد، زیرا «پیشگام» جوانان شرط همکاری و حمایت از مراسم اتحاد ملی را جشن مستقلانه آن قرار داده بودند. و فرض بر این بود که حمایت «پیشگام» برای برگزاری هر نشست یا گردهمایی‌ای ضروری است.

نکته این است که روابط اتحاد با دیگر گروه‌ها و همکاری یا وحدت تاکتیکی آن شدیداً وابسته به استراتژی سازمان فدایی در یک مقطع خاص بود. این امر به خصوص در پشتیبانی اتحاد از مواضع مجاهدین خود را به خوبی نشان می‌داد. بلافاصله پس از انقلاب، امید زیادی برای شکل‌گیری جبهه‌ی متحدی از نیروهای مترقی آن زمان و از همه مهم‌تر فداییان و مجاهدین وجود داشت. سازمان از سوی بخشی از کادر رهبری و هواداران تحت فشار قرار گرفت تا باب گفت‌وگو با مجاهدین را باز کند. مجاهدین که سازمانی اسلامی و توده-محور بود، نسبت به همکاری با مارکسیست‌ها کاملاً بی‌میل بود. اولین قدم‌ها برای همکاری بین این دو سازمان، بنا بود در سازمان‌های زنان‌شان تجربه شود. من نشستی را که با مجاهدین برقرار شده بود، به خوبی به یاد دارم. تاریخ و مکان نشست را مجاهدین و کادر رهبری فداییان مشخص کرده بودند. سه زنی که نماینده‌ی اتحاد بودیم، به مرکز مجاهدین در میدان بلوار رفتیم. ما تقریباً یک ساعت پشت در منتظر ماندیم تا این‌که اجازه دادند وارد شویم و زنان مجاهد مسئول امنیت بدن ما را گشتند. ما فکر می‌کردیم به دیدن نمایندگان «انجمن زنان مسلمان»

مجاهدین می‌رویم. ۳۲ اما مردی آمد و ما را به اتاقی برد و آن‌جا هم چند دقیقه‌ای منتظر ماندیم تا مرد دیگری آمد و با ما حرف زد، یا بهتر بگوییم ما را بازپرسی کرد. او می‌پرسید و ما جواب می‌دادیم: تحلیل ما از انقلاب چیست؟ بنیان طبقاتی انقلاب چه بود؟ چه طبقاتی در رژیم حضور دارند؟ و از این نوع پرسش‌ها. حتی اشاره‌ای به زنان و سازمان‌های زنان هم نشد. درباره‌ی اتحاد یا حتی این‌که ما چه تعریفی از شرایط و روش‌های مبارزه‌ی زنان داریم هم سؤالی نپرسید. بعد با تشریفات از ما معذرت‌خواهی کرد و گفت که تصمیم‌شان را به‌زودی به ما خواهند گفت.

اتحاد ملی هیچ پاسخی از سوی مجاهدین دریافت نکرد. آن‌ها گه‌گاه با ما تماس می‌گرفتند و از ما می‌خواستند تا از موضع‌شان در قبال فلان یا بهمان مساله حمایت کنیم یا در تظاهرات‌شان شرکت کنیم که از روی وظیفه‌شناسی آن کارها را انجام می‌دادیم. این رابطه، صرفاً رابطه‌ای یک‌طرفه بود. اوج حمایت اتحاد ملی از مجاهدین (به نمایندگی غیر رسمی از فداییان) پشتیبانی آن از نامزدی آیت‌الله طالقانی برای ریاست‌جمهوری بود. فداییان که آن‌زمان نمی‌خواستند از یک روحانی حمایت کنند، اما در عین حال می‌خواستند به مجاهدین در باغ سبزی نشان بدهند، از اتحاد برای این منظور سیاسی استفاده کردند. اتحاد ملی تنها سازمان سوسیالیست و سکولاری بود که از نامزد مجاهدین حمایت کرد. ۳۳

مزیت طالقانی، به گفته‌ی مجاهدین، این بود که روحانی‌ای بود که «امام خمینی» کاملاً به وی اعتماد داشت. اما این درست می‌بایست دلیلی منفی برای هر سازمان زنانی باشد که دغدغه‌اش نابرابری جنسیتی بود. اما اتحاد بر خلاف دیدگاه و خواسته‌ی اکثریت کادر رهبری‌اش (که در آن زمان هنوز کاملاً در کنترل هواداران فدایی نبود و خود را مجبور به پیروی از رهنمودهای فداییان نمی‌دانستند) از نامزدی طالقانی حمایت کرد. این تصمیم موجب عصبانیت بعضی از آنان شد و یکی دو نفر در اعتراض به این تصمیم اتحاد را ترک کردند. بسیاری از فعالین اتحاد ملی که با آنها گفت‌وگو شد، ندامت

۳۲ سواى «انجمن زنان مسلمان»، مجاهدین سازمان‌های دیگری برای بسیج‌سازی زنان هوادار مانند «انجمن مادران مسلمان» و «انجمن خواهران مسلمان» داشتند.

۳۳ آيندگان (۵ خرداد ۱۳۵۸).

و حتی عصبانیت خود را بابت این تصمیم ابراز می‌کردند؛ آن‌ها هم از دست سازمان فدایی عصبانی بودند که چنین تصمیمی را به اتحاد تحمیل کرد و هم از دست خودشان که چرا مقاومت بیش‌تری در قبال این تصمیم انجام ندادند.

اتحاد ملی، تقریباً در مورد همه‌ی مسائل سیاسی، و نیز در روابط خویش با دیگر گروه‌های اپوزیسیون، پیرو خط‌مشی‌ای بود که فداییان تعریف و ارائه می‌کرد. با این حال، مستقل از سازمان فدایی، بیانیه‌های رسمی و اعتراض‌نامه‌هایی (همراه با دیگر گروه‌ها) صادر و امضا می‌کرد، اما همه‌ی این موارد بدان‌خاطر بود که سازمان فدایی با دچار اختلاف بود، یا که آن امور را مهم تلقی نمی‌کرد. بیانیه در دفاع از «کانون وکلا» که به‌خاطر مواضع دموکراسی‌خواهانه‌اش هدف حمله قرار گرفته بود،^{۳۴} بیانیه همراه با دیگر گروه‌ها در اعتراض به مواردی نظیر جایگزین کردن مجلس خبرگان با شورای قانون اساسی که حکومت وعده داده بود، از آن جمله بود.

اما در موضوعات سیاسی مهم‌تر طوری رفتار می‌شد گویی اتحاد زائده‌ی سازمان فدایی است. تعطیلی روزنامه‌ی *آیندگان* از آن جمله بود. این اتفاق، آزادی نسبی مطبوعات و بیان را از میان برد، و نقطه‌عطفی در مبارزه‌ی پسانقلابی برای دموکراسی و آزادی سیاسی بود. درست پس از انقلاب، *آیندگان* تبدیل به رسانه‌ی اپوزیسیون مرفقی جهت انتشار اخبار و آگاهی‌رسانی انتقادی شده بود. این امر، همراه با موضع کلی و دموکراسی‌خواهانه‌ی این نشریه، بنیادگراها را که هرگونه مخالفت و عدم‌توافق با سیاست خود را ضدانقلابی می‌دانست، بسیار خشمگین کرده بود. سخنرانی آیت‌الله خمینی علیه *آیندگان* سبب تعطیلی انتشار این روزنامه شد. بعداً «جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران» در حمایت از *آیندگان* و علیه سانسور مطبوعات، فراخوانی صادر کرد. این جبهه در ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ و در نشست عظیمی که از سوی نیروهای سیاسی سکولار در مراسم یادبود دکتر مصدق برگزار شده بود، اعلام وجود کرده بود، با این امید که ائتلافی متشکل از همه‌ی نیروهای مرفقی و سازمان‌های سیاسی عمده‌ی ضدامپریالیست ایجاد کند. سازمان‌های فدایی و مجاهدین در این مراسم حضور داشتند

^{۳۴} اطلاعات (۲۱ خرداد ۱۳۵۸).

و ابتدا از جبهه حمایت کردند، اما بعدها به کمپین جبهه در دفاع از دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک نپیوستند، زیرا باور داشتند که این اهداف نسبت به هدف مبارزه‌ی ضدامپریالیستی اهدافی فرعی و ثانوی هستند. این امر در یورش به جبهه کمک بسیاری کرد. جبهه اولین سازمان سیاسی‌ای بود که حاکمیت جدید فعالیت آن را ممنوع اعلام کرد. برخی از رهبران جبهه بعدها دستگیر شدند یا مجبور به تبعید گشتند، و برخی مانند شکرالله پاک‌نژاد اعدام شدند.^{۳۵}

فداییان و مجاهدین و شماری از دیگر گروه‌های سیاسی، از اقدام جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران در دفاع از آیدگان شرکت کردند. اتحاد ملی نیز در این نشست حضور داشت و بیانیه‌ی اتحاد توسط هما ناطق قرائت شد. این ضدحمله که با مشارکت همه‌ی نیروهای مترقی اپوزیسیون علیه مداخلات حکومت در مطبوعات آزاد و فضای جدید سرکوب صورت گرفته بود، با موفقیت انجام شد. بنیادگراها، که حالا با جبهه‌ی متحد اپوزیسیون مواجه شده بودند، عقب‌نشینی کردند و انتشار آیدگان ادامه یافت. اتحاد ملی از زمره‌ی گروه‌هایی بود که بیانیه‌ای در حمایت از «آن دسته از روزنامه‌نگاران آزاداندیشی که بی‌مهابا سخن می‌گویند و خالصانه با حکومت و مردم صحبت می‌کنند» صادر کرد.^{۳۶} اما آیدگان و حامیان‌اش فقط در یک نبرد کوچک پیروز شده بودند. آن‌ها می‌بایست جبهه‌ی متحدشان را تقویت می‌کردند و نیروها را برای مقاومت علیه پیشروی بیشتر بنیادگرایی بسیج می‌کردند. در ماه شهریور، پس از اتفاقات کردستان، به دفاتر آیدگان حمله شد، شماری از افراد هیأت تحریریه‌ی آن بازداشت شدند و انتشار این روزنامه را متوقف ساختند. این نشریه بلافاصله تحت نظارت دولت و بنیادگرایان، با نام آیدگان آغاز به انتشار کرد!

^{۳۵} برای جزئیات مربوط به جبهه بنگرید به: حمید شوکت، *نگاهی از درون به جنبش چپ: گفت‌وگو*

با مهدی خانبابا تهرانی: سربروکن: بازتاب، ۱۹۸۹.

^{۳۶} آیدگان (۴ خرداد ۱۳۵۸).

بعد از تعطیل آیندگان، جبهه‌ی دموکراتیک فراخوانی برای یک راهپیمایی اعتراضی صادر کرد.^{۳۷} اما فداییان و مجاهدین این بار از فراخوان «جبهه» حمایت نکردند. با این همه جمعیتی نزدیک به چند صد هزار نفر در این راهپیمایی شرکت کردند. «فرد هالیدی» نویسنده‌ی چپ سرشناس انگلیسی و متخصص خاورمیانه، که در آن زمان از ایران دیدار می‌کرد، به‌درستی تعطیلی آن روزنامه را نقطه عطفی در انقلاب ایران توصیف کرد و چپ‌ها را بابت خطای محاسبات‌شان نقد کرد. وی گزارش داد که سخنگویان سازمان‌های چپی که وی با آن‌ها مصاحبه کرده گفته‌اند که آزادی مطبوعات و حقوق زنان و مسائل ملی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد.^{۳۸}

موضع اتحاد ملی علیه تعطیلی آیندگان و واکنش‌اش به فراخوان جبهه‌ی دموکراتیک برای تظاهرات اعتراضی، پیروی از خط فدایی بود. به‌رغم فشارهایی که از سوی برخی رهبران اتحاد ملی وارد شد، اتحاد تصمیم گرفت که رسماً از جبهه حمایت نکند و در تظاهرات شرکت نکند. هرچند، به اعضا و هواداران گفته شد که به‌عنوان افراد مستقل در این تظاهرات شرکت کنند؛ تظاهراتی که بعداً به‌عنوان خونین‌ترین اعتراض خیابانی، تا آن زمان، در تاریخ ثبت شد.

همان‌طور که خیلی از روشنفکران و سازمان‌های چپ پیش‌بینی کرده بودند، حمله علیه آیندگان به‌معنای حمله به تمام مطبوعات غیراسلامی و معترض بود. انتشار نشریه‌ی برابری نیز عمدتاً به علت خودداری چاپ‌خانه‌ها از چاپ آن متوقف شد. دفتر اتحاد به مکان جدیدی منتقل شد، که در آن جا توانست مدت کوتاهی به فعالیت خود ادامه دهد و نشریه‌ی زنان در مبارزه، را منتشر کند.

شکست یک تجربه‌ی دموکراتیک

^{۳۷} جبهه «فراخوانی برای تظاهرات اعتراضی»، ۲۱ مرداد ۱۳۵۸، ذکرشده در دفترهای آزادی، کتاب ۲، (پاریس: بهمن ۱۳۶۴).

38 F. Halliday, 'The Iranian Revolution and its Implications', *New Left Review* 166, 1987, p. 37.

تشدید حملات علیه نیروهای اپوزیسیون، اتحاد ملی را مانند سایر سازمان‌های سیاسی عملاً متلاشی کرد. اما تأثیر اختلافات سیاسی داخلی اتحاد کم‌تر از سرکوب سیاسی بیرونی در ازهم‌پاشیدن این سازمان نبود. بسیاری از اعضای مؤسس پیش‌تر رسماً یا عملاً اتحاد را ترک یا دست‌کم از هیأت اجرایی استعفا کرده بودند. تعدادی از افراد چپ مستقل، به امید زنده‌کردن ماهیت دموکراتیک اولیه هنوز در کادر رهبری مانده بودند. اما رابطین انحصارطلب فدایی در کادر رهبری یک دغدغه بیش‌تر نداشتند و آن‌هم پیاده‌کردن خط فدایی در اتحاد و مستحکم‌تر کردن جایگاه زنان فدایی در کادر رهبری بود. آن‌ها از هر ابزاری استفاده می‌کردند تا اهداف‌شان را پیش ببرند و بارها تصمیماتی را که شورای رهبری و کمیته‌های اتحاد به‌طور دموکراتیک اتخاذ می‌کردند ندیده می‌گرفتند. برای مثال، ما برای تأمین هزینه‌ی انتشار زنان در مبارزه سخت زیر فشار بودیم و مجبور بودیم همه‌ی کارها را خودمان انجام دهیم، از تایپ کردن مقالات تا صفحه‌آرایی نشریه. اما یکی از واسطه‌های فدایی، به اسم مینا، که رسماً عضو هیأت تحریر نبود، اما در همه‌ی مراحل از تصمیم‌گیری درباره‌ی مقالات تا نهایی کردن کار، حضور داشت، و نسخه‌ی نهایی را به چاپ‌خانه‌ی معتمد می‌برد که نشریه‌ی کار را هم چاپ می‌کرد، مطاب آماده شده را به چاپخانه برد. این شماره‌ی فروردین زنان در مبارزه که درآمد من و تعدادی از همکاران از دیدن تصویر چند مرد شهید فدایی روی جلد نشریه که بدون مشورت، اطلاع و موافقت هیأت تحریریه چاپ شده بود، بهت‌زده شدیم. تصمیم به تغییر دادن روی جلد، در چاپ‌خانه و در لحظات آخر، توسط کسانی که هیچ مسئولیت رسمی در اتحاد ملی نداشتند، گرفته شده بود. در پاسخ اعتراض ما جواب شنیدیم که زنان خرده‌بورژوا که هیچ تماسی با توده‌های زحمت‌کش در مناطق فقیرنشین ندارند، نمی‌فهمند که رسانه‌ای کردن شهدای فدایی‌ای که در ترکمن‌صحرا کشته شده‌اند، پاسخی است به دغدغه‌های حاضر توده‌های زحمت‌کش. آن‌ها در مورد ماهیت غیردموکراتیک تصمیم‌شان، صرفاً گفتند که به‌هر حال این «تصمیم رفقا» بوده است؛ به عبارت دیگر یعنی این تصمیم فراتر و والاتر از رویه‌ی دموکراتیک بود.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، از بهار ۱۳۵۹ به این سو، اختلافات نظری بین فداییان - که حالا علنی‌تر شده بود - اتحاد را فلج کرده بود. عدم توافق تئوریک و سیاسی بین دو شاخه‌ی رقیب بر محور ماهیت طبقاتی حکومت اسلامی و راهبرد و

تاکتیک‌های انقلابی کمونیست‌ها می‌چرخید. هم اکثریت و هم اقلیت، برای اثبات موضع خویش، به نقل قول‌ها و متون مارکسیست-لنینیست استفاده می‌کردند. فداییان اکثریت حکومت را متشکل از «خرده‌بورژواهای انقلابی» و نیروهای «ضدامپریالیست» تحت رهبری آیت‌الله خمینی می‌دانستند، با این توهم ساده‌دلانه که سیاست و منافع طبقاتی این نیروها سرانجام به نفع طبقه‌ی کارگر تغییر خواهد کرد. براین اساس، وظیفه‌ی انقلابی سوسیالیست‌ها و همه‌ی نیروهای مترقی آن بود که از نیروهای ضدامپریالیستی درونِ بلوکِ قدرتِ روحانیون حمایت کنند. فداییان اقلیت با استناد به همان متون بر این باور بودند که تمام ارکان و دستگاه‌های دولتی و دیوان‌سالاری وارثش تحت کنترل بورژواها و بخش‌های سازشکار «خرده‌بورژوا» قرار دارد، و بنابراین وظیفه‌ی نیروهای انقلابی آن است که ماهیت رژیم را افشا کنند و توده‌ها را برای انقلاب سوسیالیستی بسیج کنند.

البته، هیچ‌یک از این تفاوت‌های نظری و سیاسی ربط مستقیمی به نگرانی‌های روزمره‌ی زنان نداشت. رژیم جدید، خواه بورژوا یا خرده‌بورژوا، در استراتژی سیاسی اتحاد ملی در باره مسائل عاجل زنان نمی‌بایست تعیین کننده باشد. روحانیون حاکم، خواه بورژوا و خواه خرده‌بورژوا، مصمم و سریع با دیدی واپس‌گرا به سرعت به سمت اسلامی‌کردن جامعه‌ی ایران پیش می‌رفتند که یکی از آشکارترین نتایج آن، ابطال تغییرات ساختاری دهه‌های گذشته بود که در حوزه‌ی حقوق قانونی و جایگاه اجتماعی زنان روی داده بود.

حجاب اسلامی سرانجام در تابستان ۱۳۵۹ بر زنان تحمیل شد و هیچ سازمان زنان یا هیچ نیروی مترقی دیگری نتوانست مقاومتی مؤثر از خود نشان دهد. فقدان مقاومت کارآمد و سازمان‌یافته، راه را هموار کرد تا سیاست‌های دیگر برای اسلامی‌سازی دوباره‌ی جامعه به پیش برود. سن ازدواج (سن بلوغ) برای دخترها به ۱۳ سالگی (و بعدها به نه

سالگی) کاهش یافت. ۳۹ قانون حمایت از خانواده نیز مُلغی شد. ۴۰ دبیرستان‌های فنی و حرفه‌ای دختران بسته شد. در طول این دوره، اتحاد ملی، به‌عنوان سازمان وابسته به سازمان فدایی، درگیر نزاع داخلی سیاسی بود. شکاف‌های ایدئولوژیک و عملی درون اتحاد، محصول اختلافات بینشی برسر برداشت‌های نظری و سیاسی درون سازمان فدایی که به آن اشاره شد، بود که سرانجام به نخستین انشعاب اصلی در سازمان فدایی و اعلام رسمی تشکیل دو گروه فداییان اکثریت و اقلیت انجامید. انشعاب، عواقب فوری‌ای برای اتحاد داشت. اختلافات بینشی درون اتحاد به دشمنی‌های علنی و برخوردهای شخصی تبدیل شده و مسائل زنان که زمانی محور مبارزه‌ی مشترک بود، هر روز ثانوی‌تر می‌شد. اتحاد دیگر پویا نبود و نمی‌توانست علیه حجاب اجباری اعتراض کند، یا حتی از تظاهرات خودانگیخته اما پراکنده‌ی اعتراضی زنان مستقل حمایت کند. حکومت پلیسی و سرکوب سیاسی، که خیلی پیش‌تر همه‌ی فعالیت‌های دموکراتیک و روشنفکرانه را دشوار کرده بود، و عدم توافق برسر استراتژی مقاومت و ستیزهای بینشی درونی، اتحاد را فلج کرده بود. هر کدام از دو طرف انشعاب فدایی می‌کوشید تا اتحاد را به طرف خود بکشد و اعضا و منابع محدود آن را از آن خود کند. بخشی از رهبری فدایی اکثریت، تصمیم گرفته بود تا سازمان فدایی را به‌مرور منحل سازد و در حزب توده ادغام کند. نخستین قدم برای تسهیل چنین کاری، متلاشی کردن سازمان فدایی از درون بود.

این تصمیم مهم، نه‌تنها غیردموکراتیک بلکه برخلاف خواسته‌های اغلب هواداران فدایی بود. سازمان «پیشگام» (دانشجویان) روند تجزیه را آغاز کرده و به اعضای‌اش توصیه شده بود تا به سازمان جوانان حزب توده (سازمان جوانان دموکرات) بپیوندند. اتحاد، که از نگاه اعضای دفتر سیاسی فدایی، کم‌اهمیت‌ترین واحد فدایی بود، در قبال تصمیم به تجزیه نیاز به آمادگی کم‌تری داشت. زنان فدایی پیش‌تر کارشان را با موفقیت انجام داده و قرار بود از اتحاد برای آزمایش میزان مقاومت اعضا علیه پیوستن به حزب

۳۹ آمار دفتر ایران، «گزارشی درباره‌ی ویژگی‌های ازدواج در ایران» (تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۹۸۵) ص. ۲.

۴۰ اطلاعات (۲۰ تیر ۱۳۵۸).

توده استفاده شود. رهبری فداییان تصمیم گرفت تا اتحاد را منحل کند و به اعضا رهنمود داد به سازمان زنان حزب توده (تشکیلات دموکراتیک زنان) بپیوندند.^{۴۱} این روند اما آن طور که انتظار می‌رفت، چندان هم به‌سادگی و بدون مقاومت پیش نرفت. احساسات ضدتوده‌ای در بین اعضای رهبری اتحاد ملی شدید بود و گاهی حتی در صفحات نشریه‌ی اتحاد ملی انعکاس می‌یافت.^{۴۲} حتی کسانی که با تحلیل طبقاتی اقلیت از رژیم اسلامی موافق نبودند، با موضع اقلیت در قبال حزب توده، هم‌نظر بودند. از دید آن‌ها، حزب توده حزبی طرفدار شوروی و طرفدار حاکمیت بود. مباحثات و ستیزهای سیاسی در پاییز ۱۳۵۹، زمانی که گروه طرفدار حزب توده اتحاد ملی را ترک کرد، خاتمه یافت. زنان فدایی که این انشعاب را ایجاد کرده بودند، نتوانستند دیگران را متقاعد سازند که به «توده» بپیوندند. بسیاری از اعضای سابق اتحاد ملی دیگر در زمینه‌ی امور زنان کار نکردند و در سازمان فدایی به فعالیت پرداختند. فعالیت‌های آنان به آماده‌کردن گه‌گاه مقاله‌هایی برای انتشار در نشریه‌ی کار (که از سوی هیأت تحریره‌ی آن، تصویب یا سانسور و تغییر داده می‌شد) تنزل یافت. مشارکت در انجمن‌های محلات، کارکردن با زنان و جمع‌آوری کمک برای جنگ ایران-عراق بخش عمده‌ی فعالیت آنان بود. همان‌طور که فرانک اشاره می‌کند، این کارها مستلزم آن بود که فعالان زن چادر به‌سر کنند و در شوراها‌ی اسلامی در مساجد محل حضور یابند.^{۴۳}

فداییان اقلیت، برای مدتی دفتر اتحاد را نگه داشتند. اما، به گفته‌ی زهره «دغدغه‌های ما دیگر هیچ ربطی به مسائل زنان نداشت. جنگ ایران-عراق و معمای اقلیت و این‌که چه تعریفی از جنگ بدهیم و چه‌طور به آن پردازیم، ذهن ما را به خود

^{۴۱} اظهارات سهراب (نام مستعار) یکی از ا رهبران قدیمی فدایی و عضو کمیته‌ی مرکزی فداییان خلق ایران، در «در راه کنگره»، دوره‌ی دوم، (۱ شهریور ۱۳۶۸).

^{۴۲} برای مثال، در شماره‌ی ۳، مقاله و بیانیه‌ای منتشر شد که به وابسته‌بودن حزب توده و فرصت‌طلبی و ماهیت ارتجاعی حمایت‌اش از سیاست‌های رژیم اسلامی در قبال زنان می‌پرداخت.

^{۴۳} فرانک هم‌چنین یکی از مشکلات اصلی‌اش را مقاومت در برابر گرایش شوهریابی زنان دیگر در محلات می‌داند که می‌خواستند «شوهر خوبی از میان مردان خداجوی محل برای‌اش پیدا کنند». گفت‌وگوی من با فرانک، اوتاوا، مه ۱۹۹۱.

مشغول کرده بود»^{۴۴} با شروع جنگ، سرکوب و کنترل فعالیت سیاسی نیروهای اپوزیسیون سکولار افزایش یافت. تهماندهی جنبش نیمه‌دموکراتیک و سیاسی ایران پس‌انقلابی نیز به علت اختلافات درونی و سرکوب خارجی از بین رفت. اتحاد ملی در اوایل سال ۱۳۶۰ تعطیل شد. اما، حتی پیش از آن که سرکوب‌های سیاسی اتحاد را از بین ببرند، اتحاد به‌عنوان سازمان مستقل زنان، به یک معنا از بین رفته بود. از دید رهبران فعال اتحاد ملی، مسائل سیاسی دیگر، و به‌ویژه منافع سازمان مادر، مهم‌تر و ضروری‌تر از حقوق زنان بود. حاکمیت، حقوق زنان را مورد حملات سیستماتیک و مرگ‌باری قرار داده بود و این خود به اختلافات درون‌سازمانی و متلاشی شدن سازمان از درون سرعت بیشتری بخشید.

درس‌گرفتن از اشتباهات؟

اکثر فعالین اتحاد ملی وقتی به گذشته و به مسائل تئوریک و عملی‌ای که در سیاست‌های کلی فدایی، چپ و به‌ویژه سیاست‌های آن دوره‌ی تشکیلات غالب بود باز می‌گردند، به کنش خود و سازمان‌شان انتقاد دارند. هرچند تحلیل هر یک از آنان از ریشه مسائل و مشکلات اتحاد، اینکه چه کارهایی می‌بایست انجام می‌شد تا در اقدامات سیاسی‌شان کارآمدتر می‌بودند، می‌تواند متفاوت باشد، اما همگی قبول دارند که اگر آزادی می‌داشتند تا دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متفاوت خویش را بیان کنند، برنامه‌ی جامع‌تر و هماهنگ‌تری را می‌توانستند پیاده کنند. به نظر هما ناطق، مسأله‌ی اصلی زنان فدایی و اتحاد پیروی غیرانتقادی از «توده‌ها» و «باورهای توده‌ای» بود: «من قویاً بر این عقیده هستم که مشکل ما، وابستگی اتحاد به حمایت آن از فدایی و فقدان استقلال‌اش نبود. مگر در آن زمان ۱۰ الی ۱۲ تا سازمان زنان وجود نداشت؟ چرا آن‌ها نتوانستند با هم کار کنند؟ باور دارم مشکل ما فرهنگی بود (و هست) و نه سیاسی. وقتی می‌گفتی "به باورهای توده‌ها احترام بگذاریم"، منظور آن بود که ... به تبعیض

احترام بگذاریم، به جهالت و پیروی کورکورانه از توده‌های ناآگاه احترام بگذاریم.»^{۴۵} از نظر ناطق، فوری‌ترین مطالبه‌ی اتحاد (به‌عنوان سازمان زنان) می‌بایست جدایی سیاست از دین و جدایی دولت از مسجد باشد. «ما می‌بایست اول یک نقدی به انقلاب، به خودمان، به سیاست و پوپولیسم خودمان وارد می‌کردیم. ما مشکل ملی‌مان را فقط و فقط امپریالیسم می‌دانستیم و بس.»^{۴۶}

میهن جزئی پیشنهاد می‌کند که «مهم‌ترین نکته برای همگی ما این است که صادقانه و با روشنی به اشتباهات مان اقرار کنیم و در عین حال سعی کنیم تا آن‌ها را بر اساس وضعیت سیاسی غالب در آن زمان ارزیابی کنیم.»^{۴۷} توضیح زهره از اشتباهات و دلایل تحلیل‌رفتن جنبش زنان چنین است:

«اولین هدفِ تهاجم... زنان بودند؛ حتی پیش از این که به کردستان حمله شود. اولین نیروهایی که ... مقاومت کرد نیز زنان بودند. زنان "غیرسیاسی" با شور و شعف انقلابی به خیابان‌ها ریختند، و آن‌هایی که قرار بود رهبری آن‌ها را به عهده بگیرند، برای گرفتن راهنمایی به «امام‌زاده» شان چشم دوخته بودند. ما اساساً جلوی خواسته‌ی زنان برای مقاومت را گرفتیم.»^{۴۸}

آنچه روشن است این است که گرایش‌های پوپولیستی فداییان و رهبری اتحاد ملی، و فقدان استقلال سازمانی و سیاسی، عامل اصلی شکست اتحاد بود. فکر می‌کنم اگر ما استقلال سیاسی داشتیم، می‌توانستیم به مسائلی بپردازیم که فداییان یا نمی‌توانستند یا به‌هرحال به آن‌ها نمی‌پرداختند، مسائلی مثل ماهیت ارتجاعی سنت‌ها و قوانین زنانی که به خیابان‌ها ریختند، شهادت فوق‌العاده‌ای داشتند. هم شهادت سیاسی داشتند، چون برخلاف جریان فکری حاکم حرکت می‌کردند، وهم شهادت عملی، چون با تهدیدهای جدی و خطرات فیزیکی مواجه بودند. اما ما چه کردیم؟ ما

^{۴۵} گفت‌وگوی نویسنده با هما ناطق.

^{۴۶} همان.

^{۴۷} گفت‌وگو با م. جزئی.

^{۴۸} گفت‌وگو با زهره.

تحت تأثیر روایات پوپولیستی مردسالارانه از اولویت‌های انقلاب، با عدم پشتیبانی از مقاومت این زن‌ها، آنان را دلسرد کردیم. ما فقط جنبش را ترک نکردیم، بلکه سعی کردیم جنبش زنان را به خاطر خودانگیختگی و فاقد رهبری (مردانه) بودن بی‌اعتبار کنیم و خواست دموکراتیک زنان را نادیده بگیریم. واضح است که اتحاد ملی این قدرت را نداشت که جلوی خیزش بنیادگرایی را بگیرد. اما اتحاد می‌توانست از فضای سیاسی نیمه‌دموکراتیک پس از انقلاب استفاده کند تا دست کم در مورد مشکلات و موقعیت زنان بیش‌تر اطلاع‌رسانی کند. این امر مستلزم استقلال سیاسی از سازمان فدایی بود. این مسأله از نظر من دو نکته مهم در بطن خود دارد: اول این که نقش و مسئولیت فرد چیست؟ آیا ما مجبور بودیم تن به سازمان سیاسی‌ای بدهیم که ما را در جهت خلاف بینش و اصول اخلاقی و باورهای خودمان هدایت می‌کرد؟ دوم این که، اگر دغدغی کور ما تنها پیشبرد اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی با هر بهایی نبود، آیا می‌شد به این راحتی همه‌ی نیروهای اپوزیسیون و از جمله سازمان ما از صحنه‌ی سیاسی حذف شود؟ مسأله‌ی مهم این است که با قراردادن تأکید اصلی بر مبارزه علیه مداخله‌ی نیروهای خارجی، آزادی‌های سیاسی و مدنی، و دموکراسی که برای پیشبرد مبارزه‌ی زنان و حتی برای مبارزه‌ی متشکل طبقاتی و کارگری اهمیت حیاتی داشت فدای تصور آزادی ملی و ضد امپریالیستی شد. زنان عضو اتحاد ملی، گرفتار در شرایط انقلابی آن دوره و ضرورت حفظ اتحاد ضد امپریالیستی، اهمیت درجه دوم خود به‌عنوان زن و خواسته‌های زنان را درونی کرده بودند. این وضعیت، همانی است که «شیلا روباتام» از آن به‌عنوان «فلج شدن آگاهی زنان در جنبش انقلابی مرد-محور» یاد می‌کند.^{۴۹} فلج آگاهی مانع از آن شد که زنان فعال اشکال و سطوح دیگر ستم و تبعیض و به سکوت کشانده شدن خود را، از جمله در درون همان سازمان سیاسی‌ای که تمام انرژی خود را وقف آن کرده بودند، ببینند.

وقتی به گذشته باز می‌گردیم می‌توانیم ببینیم که آسیبی که به جنبش زنان وارد شد، فقط از سوی حاکمیت و بنیادگرایان نبود. مسلم است که جنبش برابری‌طلبانه‌ی زنان و فمینیسم سوسیالیستی نه می‌توانست و نه می‌بایست جدا از مبارزه‌ی برای

49 S. Rowbotham, *Women, Resistance...*, p. 12.

دموکراسی اقتصادی و سیاسی و صلح و عدالت اجتماعی باشد. اما این ضرورت به معنای مستحیل شدن هویت شخصی و سیاسی زنان در حزب یا سازمان یا جنبش سیاسی نیست که موجب می‌شود تا انرژی جسمی و ذهنی و عاطفی آن‌ها در مبارزه‌ای صرف شود که هیچ قدرتی در تعیین اهداف، اولویت‌ها و مسیر آن ندارند. به عبارت دیگر، مبارزه برای آزادی ملی یا برای سوسیالیسم ضرورتاً موجب افزایش آگاهی جنسیتی یا تغییر ارزش‌ها و رفتارهای جنسیت‌گرای تثبیت‌شده‌ی کوشندگان (زن و مرد) نمی‌شود. تأکید بر این نکته نیز لازم است که رابطه‌ی پرمشکل احزاب سیاسی و سازمان‌های دموکراتیک، از جمله تشکل و جنبش زنان تنها خاص ایران نبوده و نیست. نگرش اخلاقی و پدرسالارانه و بینش‌های مردانه، همه‌جا بر سیاست احزاب مسلط بوده است. بسیاری از فمینیست‌های غربی وجود ارزش‌ها و کنش‌های قیم‌آبانه و جنسیت - باور در جنبش‌های ضدامپریالیستی و سوسیالیستی را مورد انتقاد قرار داده و نشان داده‌اند که چگونه مبارزات سیاسی مورد استفاده قرار گرفته تا صدای مخالف زنان درون جنبش‌های مترقی خاموش شود.^{۵۰}

در کشورهای خاورمیانه نیز کوشندگان حقوق زن، جنسیت‌گرایی جنبش‌های انقلابی را افشا کرده و به‌ویژه از شباهت بین دیدگاه‌های نیروهای چپ و نیروهای مذهبی جامعه‌ی خویش سخن گفته‌اند. آنها از این واقعیت سخن می‌گویند که هر زمان بحث حقوق زنان عرصه‌ی عمومی را ترک کرده و وارد روابط شخصی و خصوصی میان زن و مرد و آزادی‌های فردی زنان شده، اختلاف میان فعالان سیاسی مذهبی و غیرمذهبی رنگ می‌بازد. اظهارات فاطمه مرنیسی درباره‌ی احساسی که موقع رفتن به جلسه‌ی گروه‌های چپ داشته، خواندنی است. او می‌نویسد این تجربه، شبیه تجربه‌ی به مسجد رفتن است.^{۵۱} نوال السعداوی وجود این الگوی کلی و مشابه را در مصر تأیید

⁵⁰ L. Sargent, 'New Left Women and Men: The Honeymoon is Over', in L. Sargent (ed.) *Women and Revolution: A Discussion of the Unhappy Marriage of Marxism and Feminism* (Boston, Mass.: South End Press, 1981) p. xviii.

⁵¹ Dwyer Kevin, *Arab Voice: The human rights debate in the Middle East*, Routledge, 1991, p. 186.

می‌کند، یعنی سازمان‌های سیاسی زنان نه تنها از سوی حکومت، که حتی از سوی گروه‌های چپ نیز با مخالفت روبه‌رو می‌شوند، با این استدلال که «ما باید یک پارچه علیه نظام ستم و استثمار مبارزه کنیم». سعادوی اظهار تأسف می‌کند که صدا و انتقادهای چپ علیه جنبش‌های زنان، بلندتر و قوی‌تر از انتقادهای آن‌ها از موضوعات دیگر است.^{۵۲} این گواهی‌ها، نشان می‌دهد که غلبه‌ی ارزش‌های مردانه و برتری‌جویانه و تقسیم جنسی کار در فعالیتهای سیاسی پدیده‌ای فرافرهنگی و فراتاریخی است. شاید بتوان گفت که تنها کسب دانش درباره‌ی تجربیات گذشته، آشنایی با مباحث تئوریک و تجربیات عملی فمینیستی در سطح جهانی و افزایش آگاهی جنسیتی مانع از تکرار تجربیات منفی، از نوع دیگر است.

^{۵۲} شادی، «گفت‌وگو با نوال السعدوی»، نیمه‌ی دیگر ۳ و ۴ (زمستان ۱۳۶۴)، صص. ۳۷ تا ۴۲.